



رهائی

سال دوم ، شماره ۷۰
پنج شنبه ۲۰ فروردین ماه ۱۳۶۰
بها ۳۰ ریال

در این شماره:

حاکمیت کنونی و سراب بختیاریسم

فدائیان اسلام (۸)

کداپروری بزرگ و دروغگوئی رجائی

رزمندگان، انشعاب و مسائل انقلاب ایران (۷)

دولت ریگان و تغییر در سیاست تشنج زدائی و...

در حاشیه رویدادها

و ...

حاکمیت کنونی و سراب بختیاریسم

هنگا میکه آفتاب سلطنت و سلطنت طلبی در بهمن ماه ۵۷ غروب کرد، تصور روزی که این مفهوم مرده‌ی سیاسی، امکان حیات مجددیابد، حتی برای تاریخ اندیش‌ترین مبلغین سلطنت طلبی امکان نداشت. به آنانکه ردای اسلامی به تن کرده و با نفس مسیحا و آرامام امت نظیر شده بودند. و نه آنسانکه خود اساس و پایه‌های این سلطنت منحوس بوده و نه حتی حاکمین فعلی که در خلوت وزدوبند. های داخلی و بیرونی لمللی خود، راه رسیدن بسه قدرت را هموار ساخته بودند، تصور نمیگردند که روزی همان کسانی که در "ماکن خاصه" امکان به قدرت رسیدن خدا انقلاب کنونی را فراهم نموده بودند، مترسکانی چون امینی، بختیار، و... "ولیعهد" را در مقابل آنان علم نمایند. در نزد بسیاری تفلاهای مدبوحانه‌ی سلطنت طلبان برای بدست آوردن مجدد تخت و اژگون شده، چیزی جز هوس های کودکانه و ابلهانه‌ای که مشمول همه‌ی آزادگان و واخوردگان تاریخ است، نبود. اما با گذشت زمان، این تصور کودکانه و ابلهانه، کم‌کم بایه‌های مادی و واقعی جدید خویش - سوی ارتش که همیشه گوش به فرمان احباء نظم مجدداست - را فراهم نموده و هوسهای وازدگان تاریخ به شکل تعرضات گسترده تبلیغاتی و اخیراً "شکل عملی خود گرفت، فاصله‌های تمنعی بختیار، امینی، اویسی، کمتر شد، امواج متعدد در ادبوتی شروع به کار نمود. انفجارات متعدد در تهران و شهرستانها بوقوع پیوست و مزدوران ساواک به شعار نویسی بر روی درو دیوار شهرها پرداخته اند.



در حقیقت این گذشت زمان، صرفاً توالسی روزها، ساعتها و ماهها نبود، بلکه زمانی بر آشوب بود که در طی آن تنگانه‌های اجتماعی با شتابی پیش از حد تصور در جامعه در جریان بود. حرکاتی که ویژگی خاصی بجز گونگی بر خاسته بود. حاکمیت کنونی به جنس سیاسی مردم میداد. حاکمیتی که خود اساساً "در ارتش انقلاب سیاسی بوجود آمده بود و در فقدان سازماندهی مستقیم و پائین بودن آگاهیه‌ی پروولتری توانسته بود همونی سیاسی در جنبش ضد دیکتاتور زاده حاکمیت ضد انقلابی بعد از قیام متداوم بخشد، این حاکمیت نتنها مجبور بود که به شیوه‌های ارعاب و سرکوب سلف خود پناه برد بلکه علاوه بر آن میبایست برای تضمین ادامه‌ی حکومت ضد انقلابی خود خواست واقعی توده‌های مردم را از مضمون انقلابی اش تهی سازد.

رژیم ضد انقلابی که "محصول" یک انقلاب است، نمیتوانست وجود توده‌های بالئسبسه آگاه، هر چند این آگاهی عمیق نبود، را تحمل کند، پس میبایست قدم اولش در راه واژگونه جلوه دادن تمام خواسته‌های توده‌ها

بخاطر آن قیام نموده بودند، میبایست اعدام جیره‌های شناخته شده رژیم را بعنوان مبارزه انقلابی، مضحکه سفارت را بعنوان مبارزه صد امیربالیستی، و ملی کردن سرمایه‌های ورشکسته را بعنوان مبارزه ضد سرمایه داری... جلوه‌گر نماید تا بتواند به حاکمیت منحوس خویش ادا مدهد. و این سرنوشت فلاکتی و غم انگیز تمام حریانی است که در اثر تحولات سیاسی جامعه و بدون هم - خواهی با آن تحولاتی که مولودیکه تا زشدن آنان در عرصه‌ی قدرت است؛ قدرت دولتی را غصب میکنند. رژیم ناچار بود که برای ادامه‌ی همونی‌اش در صحنه دولتی و برای بکار انداختن چرخ رنگزده سرمایه داری به تبلیغ خواسته‌های پیرا زد که با ما هیت وجودیش تضاد مند بود، و تبلیغ وانحاطا این خواسته‌ها میسر نبود مگر با مثله کردن و منحرف کردن آنها از مجاری واقعی که با بسد بیبایست. رژیم در شرایطی میبایست همونی خود را حفظ نماید که حرکت توده‌ها خود ما هیت این مناسبات را در عمل روزمره خود بیزیرش سوال کشیده بودند. اما عکس العمل رژیم در این مناسبات و شتابنا خود آگاه مردم برای درهم کوبیدن آن - بناچار خود تضاد جدیدی را در اذهان مردم بوجود میآورد: تضاد حکومت ضد انقلابی "محصول انقلاب" با خواسته‌های انقلابی آنان. مردم از آنسرو انقلاب نموده بودند که سلطنت و به همراه آن تمام ممانعی را که رژیم سلطنتی برای آنان ایجاد نموده بود سدا زبین ببرند، ولی در عمل نه تنها آن ممانعی از بین نرفت، بلکه تشدید نیز گردید، و این وخامت اوضاع اجتماعی عکس - العملهای متغیاتی را در بین توده‌ها بوجود آورد.

این موقعیت تضاد مند برای مردم - انقلاب بدون تغییر محسوس در وضع اجتماعی و حتی وخیم تر شدن اوضاع نسبت به گذشته - نتایج سیاسی مختلفی را بوجود آورد. آن بخش که از آگاهی سیاسی نسبتاً "بیشرفته‌تری برخوردار بودند به نیروهای مترقی پیوستند و در عمل واقعیت ضد انقلاب انقلاب را بیشتر آموختند و بیش از پیش به حقانیت مسیری که در آن گام برداشته بودند پی بردند. بخش دیگری از مردم نیز این تضاد را به نفع بستببانی از حاکمیت این با آن جناح حل نموده و بخش سوم که نتوانائی عملی مقابل با رویدادهای جاری را داشت و نتوان دهنی اش اجازه میداد که فراتر از وضع موجود رود، بسه نزدیکترین وقابل لمس ترین تجربه‌ی زندگی اجتماعی اش یعنی دوران گذشته رجعت مینماید. عبارات دیگر ادامه‌ی بحران اقتصادی بعد از قیام بهمن ماه و عدم تثبیت حاکمیت که بدنبال خود بحران سیاسی و از آنجا بحسبران هویتی ویژه خود را ایجاد نموده بود، بیش از

تقویت طیف طرفداران ادامه‌ی انقلاب و از آنجا تقویت تبدیل چپ در جامعه می‌انجامد، یا توهم گذشته خود را به "رهبران" به سمت توهم حدیث حمایت از این "رهبر" در مقابل "رهبر" دیگر سوق میداد و یا به گذشته‌ی که خاطرات تلخ - استعمار، فساد، و اختناق - در میان حوادث گنج کهنه پدست فراموشی سپرده میشد و خاطرات شیرینش "زندگی مصرفی و رفاه کاذب - همچون یک واقعیت جاودانی شکل میگرفت، زمینه‌ساز عدم آدی را برای بازگشت ضد انقلاب سلطنت طلب فراهم مینمود. ضعف نیروهای مترقی در تبدیل نیروی بالقوه به نیروی بالفعل، و عدم کفایت مطلق "رهبران" در ایجا دادن آنچنان شرایطی که نتوانستند کوچکترین تغییری را در زندگی مادی خویش لمس نمایند (نتیجتاً توهمشان زائل نگردد)، زمینه‌ساز مساعداً اجتماعی را برای توضیح یافتن خیال پردازیهای احمقانه سلطنت طلبان بساز نموده است.



اما تصور اینکه سلطنت طلبان در شرایط فعلی بین المللی و منطقه‌ای دست به یک تهاجم واقعی و گسترده بزنند، تصویری اغراق آمیز است. "جمهوری اسلامی" از یکسوی علت عدم لیاقتش در مقابل شرایطی که امکان قدرت با بی‌کمونئیستها و دیگر نیروهای مترقی را فراهم میآورد، چندان مطلوب اربابان سرمایه نیست، و از سوی دیگر تبدیل قبلی، یعنی سلطنت طلبان نیز، عملاً در گذشته خویش عدم قابلیت در مقابل مردم را به نمایش گذارده اند و در شرایط فعلی نیز چیزی جز سر ما چرا جوشی و گانگستر بیسمرخرفه‌ای با رمان نمیاورند. اربابان سرمایه، بناچار محبور به تن دادن به واقعیت مزبور هستند. منطقی که در مقابل مبارزات توده‌ای، اختیار را به جای شاه، و سپس رژیم خمینی را نسبت به اختیار ترجیح میدهد و با آن از در سازش در میاید نمیتواند برای رژیم جمهوری اسلامی که به هر روشها نیروی است که در حال حاضر امکان واقعی حکومت کردن دارد؛ ز سرستیز در آید. صرف نظر از اینکه کدام جناح امپریالیستی از کدام جناح حاکمیت فعلی پشتیبانی نماید، بسیاری کل امپریالیسم در شرایط فعلی، امکان واقعی حکومت دیگری را انتلافی دیگر که بتوانند تضمین واقعی برای حل بحران کنونی دهد وجود ندارد. و بهمین جهت بهره برداری آن از مزدورانی چون بختیار و ویسی و... بیش از آنکه نشانه سیاست واقعی آنان مبنی بر سرنگونی رژیم فعلی باشد، نوعی تاکتیک ایذائی - شانناژ سیاسی - و احتمال استفاده از آن در شرایط بعدی محسوب میگردد.

مضاف بر این، بورژوازی ایران نیز پیش از آنکه به قهرمانان برون مرزی چون بختیار و ویسی احتیاج داشته باشد، قهرمانان ویا دوهای بی شمار خود را از کاخ ریاست جمهوری گرفته تا "قهرمانان" ارتش اسلامی در درون کشور با خود به همراه دارد. برای بورژوازی ایران نیز قطعی -

ترین راه حل ممکن هنوز در شرایطی که رویگردانی مردم از حاکمیت حزبی به حاکمیتی بنیادریستی هدا بت میشود، کوشش بیگیر در حقیقت از وا خوردگانی چون بختیار و ویسی - هر چند که اینان ایده‌آل بهتری را ارائه دهند - دور از هر گونه حزم و احتیاطی است. در نزد بورژوازی جهانی هنوز حفظ موقعیت فعلی، ارجحیت بیشتری بر کوشش در راه کسب امتیازهای - که رسیدن بدان چندان آسان نیست - دارد.

نوده‌های مردم نیز علی‌رغم آنکه تجربه واقعیشان از انقلاب چیزی جز "شکست" نبوده است، معیذاً تا رویگردانی از وضع فعلی و رجعت کامل به گذشته راه درازی در پیش دارند. اقلیتی که امروز در ذهنیتش خواستار رژیم از نوع رژیم گذشته است، نا متجانس تر، سا زمان نیافته‌تر و محتاطانه‌تر از آنست که چیزی جز "رفاهیت قلبی" مبنی بر احیاء محدود حکومتی همانند حکومت پیشین ایران را در ولاجره نمینواید همچون یک نیروی مادی زمینه‌ساز بازگشت ضد انقلاب سلطنت طلب باشد. علاوه بر این عوامل، وجود سازمانهای سیاسی و مترقی در سطح جامعه و وجود مبارزه‌ی حاکمیت سیاسی - اجتماعی در ابعاد مختلف، جامعه‌ای چنان دگرگون را تصویر مینماید که احتمال موفقیت سلطنت طلبان را در بر آورده کردن خواستهایشان در مقطع فعلی به حد صفر تنزل میدهد.



روبرویونیستهای "اکثریتی" و "توده‌ای" خطر ضد انقلاب سلطنت طلب را خطری بیش از حد مهم و واقعی در لحظه‌ی فعلی ارزیابی مینمایند. در حقیقت یکی از توجیها نه سیاسی آنان برای دفاع از حاکمیت ردیف کردن توطئه‌ها شایسته است که با ملاحظ برای سرنگونی رژیم فعلی از جانب امپریالیسم لیبرال و مزدوران ایرانیش در حال طرح و اجرا است. در نزد اینان مبارزه علیه حاکمیت کنونی، همانا آینه‌آسیاب دشمن ریختن است که در خارج از مرزها در انتظار لحظه‌ی مناسب برای وارد نمودن ضربه‌ی حلی است. اما واقعیت اینست که ضد انقلاب نه صرفاً در خارج از مرزها بلکه علاوه بر آن در درون همین کشور و در سراسر آنها ده‌ها کهنه دولتی و جدیداً ایجاد انقلابی "قرار دارند. ضد انقلاب نه تنها به یک واقعیت دور از دسترس بلکه به مثابه واقعیتی مشخص که دفاع از وضع موجود در مقابل خواستهای اساسی مردم را بعهده گرفته است، تجلی مینماید. در حقیقت راه صحیح و انقلابی مبارزه با ضد انقلاب سلطنت طلب، راه مشخص مبارزه انقلابی، کاتالیزور کردن کلیه حرکات موجود و زمینه‌ساز برای سازماندهی نیروهای مردمی علیه حاکمیتی است که خود بیش از هر عامل دیگری زمینه‌ساز بازگشت احتمالی ضد انقلاب سلطنت طلب است. مسیریک انقلاب دیگر و مبارزه موثر علیه ضد انقلاب سلطنت طلب از کاتال مبارزه علیه ضد انقلاب حاکم میگردد.

برای تحقق آرمانهای واقعی زحمتکشان: انقلابی دگر باید

جمهوری اسلامی هر چه میخواهد بگوید ولی واقعیت تاریخی اینست که فدائیان اسلام، در فاصله ده ساله حیات خود یعنی از زمان تشکیل تا تلاشی (۳۴-۲۴)، در بهترین حالات، دانسته یا ندانسته، نقشی بیش از مزدور نداشته اند.



در این شماره، فدائیان اسلام را موقتا در بستوی تاریخ، رها می‌کنیم و می‌کوشیم ترور رزم آرا را از یک زاویه دیگر، مورد بررسی قرار دهیم: (۱) مسئله ترور رزم آرا با شناخت دوستان و طرفدارانش در زمان ترور (انگلستان، شوروی و حزب تسوده) و دشمنان اجباری یا واقعی او در همان ایام (آمریکا، شاه، بعضی از رهبران جنبه ملی و آیت الله کاشانی) قابل تبیین است و نه مطلقا "در رابطه با خزیلاتی که امروزه در رژیم جمهوری اسلامی فراوان دیده و شنیده میشود.

بطوریکه در شماره قبل دیده ایم، مبارزات دکتر مصدق و سایر نمایندگان جنبه ملی به پشتگر می حمایت پر شور و گسترده توده ها از تزلزل کردن صنعت نفت، چنان شدت یافته بود که لایحه قرارداد الحاقی نه توسط نخست وزیر بلکه توسط عده ای از نمایندگان طرفداران انگلیس در مجلس مطرح شد، و بطوریکه قبلا "دیده ایم" علی منصور از ترس توده ها حتی جرات آنرا نداشت که بعنوان رئیس دولت بگوید یا این لایحه موافق است یا مخالف. در یک چنین آچمز سیاسی بود که فرمان نخست وزیر "مردمقتدر ارتش ایران" با توافق انگلیس و آمریکا و شاه (و هر یک با انگیزه های متغایرت) در ۲۹ ماهه در شد.

بعد از آغاز جنگ کره، در بهار ۱۰۲۹، میریالیسم انگلیس و آمریکا، محبور شدند که تنها دو کشمکش خود بر سر نفت ایران را بطور موقت کنار بگذارند و در کنفرانس لندن، بویین و آچسن (وزرای خارجه انگلیس و آمریکا)، به یک سلسله توافقها نسی رسیدند که از جمله این توافقها، روی کار آمدن یک "مردمقتدر" در ایران بود. و این "مردمقتدر" در آن ایام کسی جز سپهبد رزم آرا، مهره شناخته شده و قابل اعتماد امیرالیسم انگلیس، نبود. در دوره ای که هر چند ما به یکبار نخست وزیر عوض میشد، او بمدت عمال با قدرت تمام در رأس ستاد ارتش باقی مانده بود و علاوه بر ارتش، شهربانی و ژاندارمری را عملا در چنگ خود داشت. رزم آرا از ستاد ارتش مستقیما "به نخست وزیر رفت. ششم تیر، روز بعد از صدور فرمان نخست وزیر و روزنامه نیویورک تا بجز نوشت:

"... از هم گسیختگی و ضاع ایران تحت اداره و هدایت گروهی از سیاستمداران حریفهای و غیر قابل اطمینان، کار ایران را به آن درجه از فساد و بدبختی رسانیده است که اکنون دانسته شده است که جز رئیس ستاد ارتش کسی دیگر نخواهد توانست ایران را از این وضع اسف بار نجات دهد... در این نکته شکی نیست که رزم آرا لایق آنست که برای جلوگیری از متلاشی شدن و تجزیه حکومت ایران، حکومت دیکتاتور برقرار کند... (۲)

محمدرضا شاه در آنوقت هنوز مترسکی بیش نبود، کم و بیش به احمد شاه شاهیان داشت، و سپهبد رزم آرا

فدائیان اسلام (۸)

علت واقعی ترور رزم آرا:

شناخت دوستان و دشمنان او

و- رازی

در شماره های پیشین این سلسله مقالات، به وارونه نویسی ها و مسخ بدیهی ترین وقایع تاریخی در جمهوری اسلامی، به ساجرای ترور کسروی و رابطه آن با "کشف الاسرار" آیت الله خمینی، به فرمان برداری فدائیان اسلام از آیت الله کاشانی تا قبل از حکومت مصدق، و علل و انگیزه های واقعی اختلاف بعدی آنها، و بد قضیه ترور هر ژیر، و سعل وارونه زدنی های امروزی در زمینه ابطال انتخابات دوره شانزدهم در تهران و موفقیت دکتر مصدق و سایر کاندیدا های مورد حمایت جنبه ملی (از جمله آیت الله کاشانی) در انتخابات بعدی، سخن گفته ایم. در شماره قبل، درباره رزم آرا، چند نمونه بعنوان مشتاق زخروا رها لاطا ثلثت رایج در رژیم جمهوری اسلامی (از جمله بیانات اخوندنیک و فاشیست، آیت الله عظیمی: "اگر ما رزم آرا را نمی کشتیم نفتی ملی نمیشد") را نقل کرده ایم. در آنجا بجای پاسخگویی مستقیم به آنچه فرموده فرمایشات ترجیح دادیم باره ای از رویدادها و وقایع مهم تاریخی، و تصویری از مبارزات بگرو پر شور توده ها در فاصله بعد از انتخابات مجدد تهران (فروردین ۲۹) و آغاز نخست وزیر دکتر مصدق (اردیبهشت ۳۰)، در رابطه با ملی شدن صنعت نفت را ارائه دهیم. و در دو شماره قبل از آن (شماره های ۶۷ و ۶۸) نیز خلاصه فشرده ای از وقایع مهم تاریخی و مبارزات صدا ستعماری و دموکراتیک توده ها بعد از شهریور ۲۰ تا زمان انتخابات مجدد تهران (فروردین ۲۹) و تلاشهای نمایندگان اقلیت در ادوار چهارده و پانزده را نقل کرده ایم. از مجموعه این فاکت های تاریخی بود که در شماره ۹۹ عرهای نتیجه گیری کردیم: بیروسی که لاقلا قبل از سال ۲۳ (در مورد نهضت نفت، نه نهضت صدا ستعماری توده ها بطور کلی) با تصویب طرح ممنوعیت اعطای هرگونه امتیاز ببدول خارجی، آغاز شدند نمیتوانست با یا بدون ترور رزم آرا، (با توجه به عوامل با زدارنده و نیرو دهنده و درنگش دیا لکنیکی به تاریخ)، به ملی شدن صنعت نفت منتهی نشود. در همانجا گفته ایم وقتی که حزب توده با آن قدرت عظیم خود در آن ایام، نتواند (در جهت منفی) در مقابل جنبش گسترده و اوج گیرنده و توفنده توده ها مانعی ایجاد کند، دیگر حساب دوتا و تصفی ترور نیست فدائی اسلام (در جهت ایفاء نقش مثبت) کاملا روشن است. دل تشنگ و دهان گشادویی درود روازه عمله واکره های

سردار سپه (وخواهیم دید چرا تا بعدها از این امر بوحشت افتاد و به حرکت افراد و نیروهای بیوسست که با انگیزه‌های متفاوت در صددنا بودی رزم آرا بودند). رضاشاه ما موریت داشت که قرار داد ۱۹۳۳ را به ایران تحمیل کند. و رزم آرا ما موریت داشت که کار رایحه قرار داد الحاقی (۱۹۳۳) را ازین بست خارج کرده و کار آرا بهر قیمت بکسره کند. بیسپوده نبود که دکتر مصدق و حبیب‌ملی از هما روز اول حکومت رزم آرا را یک "شه کودتا" و تدارک مقدمات دیکتا-توری جدید قلمداد کردند.

اما استناد امیرالایسم انگلیس در این بود که شرایط جامعه و سطح آگاهی توده‌ها در ۱۳۲۹ بسا ۱۲۹۹ تفاوت‌های اساسی داشت. رزم آرا با حمایت آمریکا بروی کارآمده بود و لسی از همان آغاز سیاست دوری از آمریکا و نزدیکی به شوروی را در پیش گرفت. نخست وزیر جدید (تحت رهنمود امیرالایسم انگلیس) می‌اندیشید که بسا دادن پاره‌ای امتیازهای درجه دوم به شوروی، امیرالایسم نوپای آمریکا که "سهم خود را از رفعت جنوب طلب میکرد، از میدان مبارزه نفتی ایران کنار خواهد برد. در زمینه داخلی نیز تصمیم داشت با تقویت حزب توده، حبیب‌ملی را متلاشی کند. امیرالایسم انگلیس و رزم آرا، در مورد اخیر الذکر، مرتکب دو اشتباه عمده در محاسبه شدند:

۱- رهبران حبیب‌ملی را از یک قماش تصور کردند یعنی دکتر مصدق و برخی از باران صدیق و غیره وابسته و ربا دکنتر بقاشی‌ها، جاسازی‌زاده‌ها، مکبها عوضی گرفتند.

۲- احصایات عمیقاً "ضد امیرالایستی توده‌ها و کشش فوق‌العاده شعاع ملی‌کردن نفت در سراسر کشور" حتی در میان هواداران صادق حزب توده را دست کم گرفتند.

سیاست خارجی دولت رزم آرا، از یک طرفه از تضاد دیربای امیرالایسم‌های انگلیس و آمریکا بر سر تقسیم مناقع نفتی جنوب ایران و از طرف دیگر، از همخوانی سیاست انگلیس و شوروی از شهریور ۲۰ به بعد در ایران، نشئت میگرفت (در مورد اخیر الذکر در شماره‌های قبلی سخن گفته ایم).

نخست وزیر جدید با اولس سفیر خارجی که ملاقات کرد، سادجیکف، سفیر شوروی بود. و این امر مورد سو'ظن شدید آمریکا قرار گرفت. و اولین تخم بدبینی کاشته شد. این ملاقات و ملاقات‌های مکرر بعدی با سفیر شوروی غالباً "محرمانه و بدون حضور شخص ثالث انجام میگرفت زیرا که رزم آرا بخاطر تسلط بزبان روسی، به مترجم نیاز نداشت. رزم آرا، در نزدیکی به شوروی همان سیاست روپا به بیر، قوام السلطنه را دنبال میکرد. با اینس تفاوت که قوام السلطنه با وعده سرخرمن توانسته بود که سر "رفیق استالین" کلاه بگذارد و جنبشگام دموکراتیک آذربایجان و کردستان را امتلاشی کند ولی رزم آرا برای درهم کوبیدن نهضت نفت، دیگر نمی‌توانست به وعده‌های توخالی اکتفا کند. از این نظر، بر سر اعطای امتیازات "کنکرت" یا سفیر شوروی در تهران بطور جدی به مذاکره نشست و این مذاکرات در محیطی بسیار دوستانه ادا می‌افت. برای اینکه نستند تر سخن گفته باشیم، اهم این امتیازات "کنکرت" را از قول یوانف مورخ رسمی

شوروی، نقل میکنیم: (۴)

ما مضاء موافقتنا مه با زرگان نی با شوروی در ۴ نوامبر ۱۹۵۰ (۱۳۳۰ تا ۲۹)

- لغو قرار داد کمپانی آمریکا نی "اورسین کونسا - لتانس اینکورپوریتد" که مسئول بررسی و تهیه برنامه هفت ساله ایران بود در اوایل ۱۹۵۱ (دیماه ۲۹)

- درخواست ترک مستشاران امریکائی از ایران - اعلام تصمیم ایران منسبت بر عدم پذیرش کمک‌های امریکا از طریق کربدی، سفیر آن کشور در تهران

- احضار فوری افسران ایرانی، که در امریکا دوره تعلیمات نظامی می‌دیدند به تهران - قطع برنامه‌های "مدای امریکا" (ارادیسو تهران)

بر امتیازات فوق با بدیک امتیاز مهم دیگر را نیز اضافه کنیم: در جریان جنگ کره، رزم آرا در خواست امریکا منسبت بر اعزام سربازان ایرانی به کره را نپذیرفت و مراسم رانگلرافیه به دبیر کل سازمان ملل متحد اطلاع داد.

علاوه بر امتیازات "کنکرت" مذکور در فوق رزم آرا در جریان مذاکرات خود با شوروی یک مقدار وعده نمیداده بود. ما این وعده‌ها را به از قول خود بلکه از منابع شوروی یعنی از فولر و زنا به "گراسنا یا آرمسبا" ارگان ارتش سرخ، که مقاله‌آن در همان ایام از را دیوسکونیز خوانده شده بود، نقل میکنیم - اعزام افسران ایرانی برای تعلیمات نظامی به شوروی.

- خرید سلاح‌های جدید شوروی بجای سلاح‌های کهنه امریکائی.

- اعطای امتیاز نفت شمال به شوروی (ویک وعده دیگر را به وعده‌های فوق اضافه کنیم: رفع اختلافات مرزی بین ایران و شوروی).

ارگان ارتش سرخ، وعده‌های متقابل شوروی به ایران را "بخاطر این دوستی و صمیمیت رزم آرا" بشرح زیر ذکر میکند:

- پرداخت تسامی خسارات زمان جنگ که ارتش شوروی به ایران وارد کرده بود.

- استرداد دظلاهای ایران ((همان طلاهای که پس از کودتای ۲۸ مرداد به حکومت سر لشکر را هدی تحویل شسید))

- استرداد اسرا و سربازان ایرانی که به شوروی گریخته بودند به مقامات ایرانی.



جزء مکمل سیاست خارجی درم آرا، بطوریکه گفته شد، سیاست داخلی! بود: در جنبه داخلی، برای درهم کوبیدن خواستهای صداستعماری توده‌ها - امتیازاتی به حزب توده میداد تا از این طریق یکجبهه قوی ضد مصدق بسازد.

حکومت رزم آرا، روزنامه‌های طرفدار حبیب‌ملی را توقیف و مدیران آن را ز جمله دکنترفا طمیرا دستگیر میکرد و ما موران مخفی شهرهای شیبا به جابخانهای آنها بورش میبردند. کار باحالی رسید که دکتر مصدق به نمایندگان حبیب‌ملی دستور داد که (بسا استغاده از حق مصونیت پارلمانی) این جابخانها را خانه‌های خود اعلام کنند و حتی تهدید کرد که در

ولی همین که یک مرتبه مشارالیه دیده شد نمی توانیم جلوگیری از انتشار خبر را بنمائیم" (۹).

اما "افراد حزب" یعنی اعضا پرشور و صادق و فداکاری که بخاطر تحقق آرمانی بزرگ به حزب توده پیوسته بودند در آن ایام نمی توانستند حتی بذهن خود راه دهند که بیدام جانواران مخوفی بنام رهبران حزب گرفتار آمده و بقول دکتر فاطمی، با زیچه "جناح انقلابی شرکت نفت" (۱۰) شده اند و خیال میکردند هر شعار خائنه ای که در روزنامه های حزب بنام بدو حی منزل است و بقول همان دکتر فاطمی، گویا "کارما رکس یا لنین" تعالیم عالییه خود را در صفحات بسوی آینده نشر میدهند، در صفحاتی که تهیه کاغذ و هزینه چاپ آنرا شرکت نفت انگلیسی به منظور استغرا رسوسالیسم در ایران، خیرخواهان منقلب میشد و احسان طبری (همین احسان طبری! مروزی) میالغ پرداختی ز طرف شرکت نفت انگلیس برای مطبوعه سری در ایادان "را بدلیل با لارفتن تیرا ژ روزنامه رزم" تا کافی میدانست چه کسی میتواند این کلمات را بخواند و بخود نلرزد و بغض گلویش را نفسا رد.



تردید نیست که در ترور رزم آرا، امپریا - لیسم انگلستان کمترین نقشی نداشت، چرا که رزم آرا بهترین و مطمئن ترین مهره آن بود. ترور رزم آرا امپریا لیسم انگلستان را سراسیمه کرد، چرا که آخرین شیرترکش خود را از دست داده بود و دیولندن گفت: "در انگلستان، آگاهان به امور ایران، این فاجعه را با انزجار و نگرانی تلقی کردند." ترور رزم آرا شوروی را بشدت خشمگین کرد، رادیو مسکو با نقل مقاله ارکان ارتش سرخ (که در صفحات قبل ستوری از آنرا به مناسبت دیگر آورده ایم) خشم و نا راحتی خود را بیان داشت:

"رزم آرا افسر با کفایتی بود... رزم آرا در نظر نداشت حکومت دیکتاتور در ایران برقرار سازد... امپریا لیستهای آمریکا نمی مانع از این نقشه ها (نزدیکی رزم آرا به شوروی) میشدند و او را تهدید میکردند که اگر بیش از این به روسها نزدیک شود دولت آمریکا نه تنها هیچگونه کمکی بوی نخواهد داد بلکه موجبات از بین رفتن او را نیز فراهم خواهد ساخت... بدیهی است اگر دشمنان دوستی شوروی و ایران که همان اربابان "وال استریت" میباشند، رزم آرا را از بین نمی برند هیچگاه در تاریخ ایران دوستی شوروی و ایران به پای فعلی یا آینده نمیرسد."

ایوانف، مورخ رسمی شوروی، پس از ذکر اقدامات مثبت رزم آرا در جهت نزدیکی با شوروی، می نویسد: "اعمال چنین سیاستی از جانب رزم آرا در راه اجرای نقشه های آمریکا شبها در ایران موانع جدی بوجود آورد. این امر باعث شد که امپریا لیستهای به روشی که معمولاً بر"

صورت اقدام اختناق، خود او و سایر پرنما بینندگان جبهه ملی در خیابانها به فروش روزنامه های طرفدار جبهه ملی خواهند پرداخت. رزم آرا، در مقابل این سرکوبها نسبت به روزنامه های جبهه ملی، به نشریات حزب توده هر چه بیشتر میدان میداد. روزنامه های نظیر مصلحت، نیمان، پیک صلح، بسوی آینده برآحتی و بدون گرفتاری انتشار می یافت (۵). با آنکه حزب توده رسماً "غیرقانونی بود" (۶)، در میدانها رستان میتینگ برپا میداشت و سازمان های علنی آن نظیر سازمان هواداران مصلح آزادانه فعالیت میکردند.

در ۲۵ آذرماه ۲۹، ده تن از رهبران حزب توده از زندان فرار کردند. این آنچنان اعجاب انگیز بود که ستاریوی استادان سه خسته و پیرداخته و اعلام شده در همان ایام توسط حزب توده، در مورد چگونگی این فرار، نمی توانست همگان را قانع کند و حتی برای اعضا و هواداران حزب سؤال برسر انگیزشها شد. بویژه اینکه نقشه فرار "پیشتر از آن توده ای" مدتی قبل از انجام آن، توسط دکتر حسین فاطمی در باختر امروز افشاء شده بود. (۷) آنچه در مجلس توسط نمایندگان اقلیت و در روزنامه های طرفدار جبهه ملی در زمینه چگونگی این فرار و دست داشتن رزم آرا در آن عنوان شد بصورت "تهمت" و "دشنام" و در بدترین حالت بصورت "حدس" و "احتمال باقی ماندن تا اینکه عمار بعد، در گونی های سدان، مدارک جرم بیرون آمد:

"در مصاحبه مطبوعاتی (۲۹، ۳۰) از طرف دولت، او را قواستاد در مدارکی در اختیار مخبرین گذاشته شد که عموماً "نامه های میا دله شده بین روسای انگلیسی شرکت سابقیت بود. یکی از این نامه ها همان طور که اشاره شد حکایت از فرار رهبران حزب توده توسط شرکت نفت انگلیس و با کمک مرحوم رزم آرا داشت و با یدیا اطلاع برسد که رهبران حزب توده در زندانهای شهرها، دور دست (بیراکنده) بودند و هر چه درخواست میکردند که زندانها را بجائی بیتر انتقال دهند، موافقت نمیشد تا اینکه ناگهان همه آنها را در زندان قصر گرد آورده و فراری دادند (۸).

در نامه ای که بخشی از آنرا قبلاً نقل کرده ایم، می بینیم که شرکت نفت انگلیس (به کمک رزم آرا) به تنه رهبران حزب توده را قزاری میداد بلکه برای آنها مخفیگاه هم فراهم میکرد:

"یزدی به منزله بدروخانی این حزب پس از مرگ سلیمان میرزای اسکندری مشهور است. او یکی از رهبران جمع توده ای میباشند که به توصیه ما از طرف رزم آرا آزاد شدند. مشارالیه اکنون در محلی بنا شهر - یار نزدیک تهران مخفی میباشند. او با یکی از ماشینهای رسته شرکت نفت انگلیس و ایران، به تهران مدیطوریکه کسی سوءظن در بردن او در تهران نبرد در آینده قرار است که ما به ملاقات او برویم زیرا که احتمال قوی میرود که افراد حزب او را ببینند. افراد حزب او عقیده دارند که ما میرده یا در روسیه یا در فرانسه هست

رسیدن به هدفهای خود از آن استفاده میشد یعنی ترور متوسل شدند. در تاریخ ۷ مارس ۱۹۵۰ ((۱۹۵۱)) آنها رزم آرا را در یکی از مراسم مذهبی ترور کردند. (۱۱)

برای اینکه خشم و ناراحتی شدید شوروی از ترور رزم آرا بیشتر نمایان گردد با ایداع نامه که روزنامه پراودا پس از کشته شدن رزم آرا، در سر مقاله ای به تجلیل از رزم آرا پرداخت، و این اولین بار بود که پراودا، سر مقاله خود را به قتل یک نخست وزیر خارجی اختصاص میداد. چنین امری نه قبل و نه بعد از آن (حتی در مورد ترور کندی هرگز دیده نشد. (۱۲))

و با آنچه گذشت، نگفته پیداست که حزب توده و یاندر مغزی تروریستی کا میبخش - کیا نوری نیز مطلقاً در این ترور نقشى نداشت و نمیتوانست داشت با شد.

خلاصه اینکه هیچ دلیلی وجود ندارد که از طرف جبهه دوستان و طرفداران رزم آرا (انگلستان، شوروی و حزب توده) کمترین خطری او را تهدید کرده باشد.



در مقاله بعدی، با معرفی دشمنان اجباری یا واقعی رزم آرا یعنی امپریالیسم امریکایی، محمدرضا شاه، بخشی از رهبران جبهه ملی (نظیر بقاشیها و وحاشی زاده ها) و آیت الله کاشانی خواهیم دید که هر یک از آنها چه منافعی از نا بودی رزم آرا داشته اند. خواهیم دید چه افرادی نیروی آنها (و بجهت دلیل) زکشته شدن رزم آرا را جبارا "خوشحال" شدند. در آنجا به الکی خوشهای آنروزی و آنروزی موقتا "زیاد توجه نخواهیم کرد. و این حرف بان معنا نیست که به آنها بی توجه باشیم. "آزهر چه بگذری سخن دوست خوش تراست" چرا که یک لحظه فرا موش نمیکنیم که بحث ما در این سلسله مقالات در باره فدائیان اسلام است، یک لحظه فرا موش نمیکنیم که در دوران با سعادت جمهوری اسلامی و در سایه پر خیر و برکت ولایت فقیه زندگی میکنیم (۱۳) و یک لحظه فرا موش نمیکنیم که ترور رزم آرا، بزرگترین "سند افتخار فدائیان اسلام و یکی از عالیترین مانده ها برای نشخوار دستگاہهای تبلیغاتی رژیم جمهوری اسلامی است.

(محمد مهدی عابدخانی، ضارب دکتر حسین قاطمی میگوید:

"استعمار انگلیس در آنروز (بعد از ترور رزم آرا) آگاه شد که در ایران مبارزه مسلحانه بشیوه خلقیها بلکه بشیوه "وقا تلوا اثمه الکفر" جریان پیدا کرده است و تدابیر دارد" (۱۴).

بنا بر این، در مقاله آینده، ضمن معرفی دشمنان اجباری یا واقعی رزم آرا و بررسی انگیزه های دشمنی آنها، همچنین خواهیم دید که سر نخ مبارزه مسلحانه قاتلین "اثمه الکفر" (در آن مقطع) از کجا کشیده میشد و از کجا مین آخور تغذیه میگردد.

ادامه دارد

توضیحات

(۱) - در این بخش از مقاله نیز از اسناد مندرج در کتابهای اشاره شده در توضیح (۲) رها شد شماره ۶۹ استفاده کرده ایم که بدلیل ذکر شده در همانجا جز در موارد ضروری هر بار را از راجع خوا شده به آن کتابها خودداری خواهیم کرد. در موارد دیگر منبع مورد استفاده را در متن مقاله یا در توضیحات متذکر میشویم.

(۲) با خترا امروز شماره ۲۷۹ مورخ ۱۸ اردیبهشت ۲۹ - به نقل از کتاب "گذشته چراغ راه آینده است" ص ۴۹۸. در مورد خشنودی روزنامه ها و محافل امریکایی از سرکار آمدن دولت رزم آرا، مراجعه شود به اسناد مندرج در صفحات ۵۰۳-۴۹۷ همین کتاب.

(۳) انگلستان از شهریور ۲۵ به بعد، هیچگاه حتی در بدترین موقعیتها یعنی از اوایل ۳۰ تا تاستان ۳۲، تسلیم این تقسیم منافع نشد زیرا که همواره امید داشت آب رفته را بجوی بازگرداند. ولی موقعی که مبارزه صدامیربالیستی توده ها چنان اوچ گرفت که خطرنا بودی کلی منافع نفتی جنوب ایران را برای هردو کشور امیربالیستی بوجود آورد، انگلستان دست از مقاصد برداشت تصاد غارتگران و دزدان بین المللی، در کودتای امریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد، بوحادث گراشید.

(۴) مراجعه شود به "تاریخ نوین ایران" م. س - ایوانف، انتشارات حزب توده، ۱۳۵۶، ص ۱۵۲

(۵) چند ماه بعد، در زمان حکومت دکتر مصدق، در اسنادی که از "خانه سدان" بدست آمد معلوم شد که کاغذ و هزینه چاپ باره ای از روزنامه های حزب توده توسط شرکت نفت انگلیس تامین میشد. در یکی از این اسناد، استاکیل از ایران طینا مه محرنا مدای تاریخ گوست ۱۹۵۰ (مرداد ۱۳۲۹) برای ماریس اسکور، عضو هیات مدیره شرکت در لندن (پس از شرح کمبود کاغذ در ایران) چنین مینویسد:

"... کاغذ را لطفاً از سوئد یا آلمان خریداری کنید و بعنوانها یک گالستان، بطوریکه قبلاً تذکر داده شد، ارسال فرمائید. فعلاً پنج تن کاغذ بین جراید طلوع، صدای مردم، صدای وطن، صبا، مصلحت (روزنامه حزب توده) بخش شده. نتایج جراید چپ رو که بوسیله

دوستان ما منتشر میشود، به مراتب بهتر است. البته نمیتوانم از راهنماییهای شخصی جنابعالی در این باره تشکر نکنم".

در نامه دیگری همان شخص از ایران به همان فرد در لندن مینویسد:

"مطلب شما را در موضوع روزنامه مردم و رزم در ملاقاتی که با E.T. (احسان طبری) و بیژدی صورت گرفته مورد مذاکره قرار دادم. شما البته، ط را میشناسید. مشارالیه یکی از نویسندگان مبرز حزب توده است... ط

اظهار داشت این مبلغی که برای مطبعه سری در آید با دان داده میشود کفایت نمینماید زیرا که تیراژ روزنامه (ارگان سازمان جوانان حزب توده) در از دنیا است... (تاریخ مبارزات صدامیربالیستی مردم ایران)

دکتر مصدق - نفت چرا و چگونه ملی شد؟ جلد اول احمد جلیل اله مقدم، صفحات ۹۵-۹۴- تا کیدها از ماست)

۶۱) بطوریکه در شماره های قبلی گفته ایم، حزب توده پس از واقعه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ غیر قانونی اعلام شد بود. رزم آرا پس از نخست وزیرری بر هیران حزب توده و عده قانونی شدن حزب را دادند بود. (۲) مراجعه شود به مقاله: بعد از فرار "بیشتازان" توده ای چرا "دولت بیدار" رزم آرا استعفا نداد؟ با اخترا امروز شماره ۲۰۸ مورخ ۲۶ در ۱۳۲۹ (به نقل از "مجموعه (منتخب) مقالات دکتر حسین فاطمی شهید نهضت ملی ایران دریا خترا امروز" از انتشارات مشترک "شرا مل" و انتشارات مدرس دیماه ۵۷-۲۹-۲۵

در اینجا لازمست بیک نکته مهم را تذکر دهیم: ما میا تمام احترام می که برای خاطره حسین فاطمی در ۲۵ تاسا ۲۸ مرداد دوروزهای بعد از آن قائلیم، ولی میتوان یک واقعیت تاریخی را نیز برای اینکه در تکیه به خیانت رهبری حزب توده، مرزهای دو بینش ما رگسیستی و بورژواشی مخدوش نگردد و القاب شیهه نشود، گفته ایم و لازمست مجدداً تا کید کنیم که از تکیه به خیانت های رهبری حزب توده، هدفی ابتدا چشم پوشی یا چیز جلوه دادن اشتباهات سرد رهبری جنبه ملی (و حتی خوشنام ترین آنها نظیر مصدق و فاطمی) نیست. فی المثل اگر در اینجا به مقاله مذکور، در فوق دکتر فاطمی دریا خترا امروز استناد می کنیم، منظور ابتدا تا کید گشتند سیاسی و حتی مواضع او در همین مقاله نیست، چرا مثلاً دکتر فاطمی در همین مقاله، کشورهای نظیر آلمان و آمریکا (بطور کلی کشورهای سرما به داری و دموکراسی های بورژواشی) را بعنوان نمونه اراث میدهد و در مقاله ای در پیچ روز قیل از آن یعنی در ۲۱ درما ۲۹۰، ضمن اراث ما تا کید از "نجات آذربایجان" از تدبیر و قوت فکری مزدوری نظیر قوام المطنبه برای درهم شکستن "قیام خائنانسه" آذربایجان با تصحیح یا تدبیر

(۸) همانجا ص ۹۵

(۱۰) امروز با توجه به اسنادی که در دست است و بنا توجه به روش شدن ما هیت کثیف رهبری حزب توده برای نسلی که شلاق کودتای ۲۸ مرداد دیکبار برای همیشه ورا بیدار کرد و بجای اعتماد مطلق خوش با ورا شده طاعت کور کورانها زر رهبری به تفکیر عادت داد. اطلاعی "جناح انقلابی شرکت نفت" به رهبری حزب توده ابتدا "جنبه شو عین یا نهامت نداد و بیکه بیان یک واقعیت دردناک است. واقعیتی که هر قدر انسان نخواهد یا ور کند، مجبور است که با ور کند. وقتی "حزب طرا ز نو پس طبقه کارگر" در مقابل شعار "ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور"، شعار تجدیدنظر در قرار داد ۱۹۳۳ را می گذارد، چه عنوان رسا تر دیگری می تواند زمیننده اش باشد؟ در اینجا بی آنکه (با توجه به عمق فاجعه) ذره ای قصد مزاح داشته باشیم یا بدگویم که فایم السلطنه، وزیر ساعد، منصور، رزم آرا و حتی مسرگس نیز الزاماً "و عملاً" جز "جناح انقلابی شرکت نفت" بودند اند، چرا که لایحه الحاقی قرار داد کس-گلشائیان، که نخست وزیران قبلی و شرکت نفت انگلیس مجبور به تهیه و دفاع از آن شدند و آن همه برای تصویبش تلاش کردند، چیزی جز "تجدید

نظر در قرار داد ۱۹۳۳ نبود) برای اطلاع بیشتر در زمینه شعار "تجدیدنظر در قرار داد"، مراجعه کنید به نقل قولهای بسیار جالبی از روزنامه نیسان، ارگان علنی حزب توده، در صفحات ۸۸-۹۰ کتاب "گاران ما مصدق و حزب توده".

(۱۱) تاریخ سینا ایران ص ۱۵۲

(۱۲) نفت و قدرت در ایران (مراشه) ۱۴۱۰

(۱۳) جهت الاسلام لو اساسی، مدیر روزنامه "منصور سوادری"، ارگان فدائیان اسلام، وفاداران به شهید نواب صفوی - یکی از دارو دسته های گمنامی فدائیان اسلام (دارو دسته ای که از دارو دسته های دیگر فدائیان اسلام در حال حاضر به رهبران جمهوری اسلامی دستگاه سرکوب آن نزدیکتر است دارو دسته ای که اخیراً توانست رفیق قدیمی خود یعنی دارو دسته "تیر دملت" را عقب براند) طی مصاحبه ای با ارگان سیا و پاسداران انقلاب اسلامی گفت

فدائیان اسلام "لیکن موفق دور ما خودشان

نشدند بلکه با به یک نهضتی را بنا نهادند.

هدفشان امروز با ده شده بحمد الله

(مجله نیما انقلاب شماره ۲۴ مورخ ۲۷ اردیبه ۵۹

(۱۴) (مجله نیما انقلاب شماره ۱۳ مورخ ۲۵ اردیبه ۵۹

رفقای هوادار!

هموطنان مبارز!

سازمان ما برای پیشبرد برنامه های مبارزاتی خود احتیاج مبرم به کمکهای مالی شما دارد. کمکهای مالی خود را از هر طریق که میتوانید به ما برسانید

رفقا!

در تکیه

و بخش رهائی

بگوشید!

رفقای سازمان در شیراز، در اعلامیه‌ی دیگری که با عنوان "در آستانه سومین بهار" منتشر کرده اند از جمله آورده اند:

سال ۵۹ را پشت سر گذاشتیم، سالی که حاکمان سرما به داری اسلامی سرپر قدرت خود را با خون کارگران و زحمتکشان جامعه استوار گردانیدند. سالی که رجا لگان جمهوری اسلامی با رقص ویا یکویی به بستن دامن‌ها پرداخته و با شفا و تی که فقط از عهده خودشان بر می آید دانشجویان را به خاک و خون کشیدند. سال ۵۹ را گذرانیدیم و شاهد از زمین رفتن تمام آزادیهای فردی و اجتماعی بودیم و دیدیم که چگونه دستاوردهای انقلاب سیاسی بهمن ماه یکی پس از دیگری بوسیله چکمه پوئان اسلامی با یمال گردید.....

سال حملات وحشیانه رژیم اسلامی به کردستان و بمب بارانهای وحشیانه بوسیله ارتش "تطهیر شده" آریا مهری و سرکوبی خلق زحمتکش کردو از زمین بردن حق مسلم خودمختاری برای آنان سال وعده و وعیدهای پوچ برای زحمتکشان و سال امیدواری برای سرما به داران، سال از زمین بردن شوراها و کارگری و ساختن انجمن‌های اسلامی سرما به داری. سال لغو سود ویژه کارگری و تحکیم سود بیشتر برای سرما به و سرما به داری. سال رنج و مشقت برای کار و سال منافع بیشتر برای سرما به سال تعقیب و شکنجه و سالی که هر صدای آزادیخواهی را در نطفه خفه کرده و با اختناق و سانسور خواستند که دوباره ایران را به جزیره ثبات و آرامش دوران شاه بدل کنند و برای اینکه رزندانها را از مباح زمین برسانند و این باز شکنجه آریا مهری به شکنجه اسلامی تفسیر شکل داد. سال دعوا برای کسب قدرت بیشتر بین دو جناح، دو جناحی که دعواهایشان نه در جهت منافع زحمتکشان که برای تشبیت خود و اعمال قدرت هر چه بیشتر و تحکیم منافعیان است...

سال "آزادیخواهی لیبرالها" و در صدر آنها بنی صدر، ولی دیدیم که چگونه همین با اصطلاح آزادیخواهان در خط مقدم بر علیه تمام اعتراضات و اعتصابات و مبارزات بحق کارگران و زحمتکشان و دانشجویان یورش برده و دیدیم که چگونه بنام مردم بر علیه مردم تاختند. سال جنگ ارتجاعی دو کشور سرما به داری، جنگی که تمام "در خدمت انحصارات نفتی و نظامی است. جنگی که حاصلش برای سرما به داران هر چه بیشتر غنی شدن و برای زحمتکشان فقر و فلاکت و آوارگی بیشتر، جنگی که به تشبیت سرما به داری در ایران و عراق انجامید...

دو سال رژیم سرما به داری جمهوری اسلامی را تجربه کردیم و دیدیم که ما هیت سرما به داری چه اسلامی و چه شاهنشاهی هیچ فرقی با هم نداشته و هر دو ما هیتا "ضد منافع کارگران و زحمتکشان و خواسته‌های بحق مردمان جامعه هستند. دیروز نیست روزی که زحمتکشان جامعه دریا بند که برای تحقق خواسته‌های بحقشان با یکدیگر رزوه کرد، و با شکل و آگاهی تدارک انقلابی دگر بینند.



بخشهایی

از اعلامیه‌های منتشر شده

رفقای سازمان در شیراز اعلامیه‌ای تحت عنوان "دعوی حزب جمهوری اسلامی و گسترش مبارزات توده‌ها"، منتشر کرده اند که بخشهایی از آن در زیر درج میشود:

"۱۴ اسفند بهانه‌ای بود تا بار دیگر دو جناح هیئت حاکمه یعنی حزب جمهوری اسلامی و لیبرالها برای کسب قدرت هر چه بیشتر بجان یکدیگر بیا افتند. این جریانات و نمایش قدرت در نظر اول برای هرنظری با آوردن دعواهای جناح‌های مختلف هیئت حاکمه در او خرسطنت شاه خائن میباشد. آنها نوقتی نتوانستند بخواسته‌های توده‌ها پاسخ داده، و از طرفی آگاهی توده‌ها نیز افزایش یافته بود. دیدیم که چگونه بجان یکدیگر افتاد و هر یک در "انتقاد" به جنایتهاشی که هر دو در آن شریک بودند، چگونه گوی سبقت را از یکدیگر می ربودند. امروز، پس از گذشت دو سال و در هنگامی که توده‌ها کم کم به ما هیئت ارتجاعی و ضد مردمی این سردمداران پی برده و پرده‌ها از روی چشم بندیهایی "ضد لیبرالیستی" و آزادیخواهی "اینان یکی پس از دیگری کنار میرود، هر جناح گناه را به گردن جناح دیگر می اندازد و در جستجوی چشم بندی تازه ایست تا چند صباحی بیشتر قدرت را حفظ کرده و بردوش توده‌ها بیشتر سوار گردد... دیروز که همین "لیبرالهای" بنی صدری در زمان نخست وزیری با زرگان مبارزات برحق توده‌ها را سرکوب و ما هیت واقعی خویش را نشان دادند. امروز نیز می بینیم که مکتبسون مرتجع در حالیکه بر قوای سه گانه سوارند، چگونه روشهای فاشیستی و بی کفایتی خود را عیان میکنند در واقع هر دو جناح سرکوبگر و مرتجعند. هر دو جناح در برابر گرانی، فقر و بیکاری توده‌های زحمتکش هیچ راه حلی را نمی توانستند ارائه دهند و با تمام اختلافات در برابر مبارزات برحق کارگران و زحمتکشان و دیگر اقشار جامعه، هر دو جناح چماق سرکوبشان یکی است.

بگذار تا هر دو جناح با این ترتیب بر بی کفایتی و ما هیت ارتجاعی خود سربوش بگذارند. نیست که توده‌ها، کارگران و زحمتکشان دریا بند که هر رژیم سرما به داری چه سلطنتی و چه مکتبی و چه لیبرالی محکوم به شکست است و جز سرکوب باسخی برای خواسته‌های بحق زحمتکشان جامعه ندارند. دیروز نیست زمانیکه کارگران و زحمتکشان و آزادیخواهان دریا بند که تنها در یک نظام سوسیالیستی است که آزادی واقعی شکوفا شده و به نیا زمینیهایی برحق اجتماعی پاسخ داده خواهد شد.

اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت) روز جهانی کارگر گرامی باد

گداپروری بزرگ و دروغگویی رجایی

پادوی ارتجاع، محمدعلی رجایی در پیام نوروزی "اشی اظهار امیدواری کرد که سال آینده سال... رسیدن به حکومت منتصف... باشد" و برای تحقق این امر راه کم خرج "پرداخت ماهانه ۳۰۰۰ ریال به هر روستایی عزیزی" که "به سن ۶۰ سالگی رسیده باشند" را پیشنهاد کرد. رجایی تصور میکند که خون یک روستایی بینوا - به نهادت بوسه‌های دولتی - به او اظهار علاقه کرده و زیر گلویش را نوارش داده، دیگر هیچکس نخواهد برسد که آخر در "این شرایط حساس" با قیمت‌های سر به فلک کشیده، ماهی ۳۰۰ تومان چه دردی را از کسی دوا خواهد کرد! این رجایی و اربابانش هم بالاخره به بهبودی این حقه‌های ولایت‌نقیمی بی خواهند رسید. آنوقت وقتی خواهد بود که مانند خلعتان، شاه "صدای انقلاب‌نموده‌های زحمتکش را شنیده باشند، اما قدری دیر.

رجایی در مورد تامین اعتبار بسرای این پروژه "گدا پروری بزرگ" در "پایان" کذابی اش میگوید که دولت این ۳۰۰ تومانها را از "مبلغ دریافتی بهای بنزینی که در شش ماه اخیر شروع کرده خواهد پرداخت" از همین یک جمله رجایی میتوان به نکات زیر پی بود:

الف - وسعت و عمق نادانی رجایی:

۱) مقصود رجایی از "مبلغ دریافتی بهای بنزین" نه کل بهای بنزین، بلکه ۲۰ ریالی است که دولت به قیمت بنزین اضافه کرده است!

حیره روزانه‌ی هر اتومبیل شخصی = ۳۰ + ۳۰ = ۶۰ لیتر

تعداد اتومبیل‌های شخصی در سطح کشور = ۱ + ۳/۵ میلیون = ۳/۵ میلیون
درآمد دولت:

آذر	۱۳۵۹	۲۱۰۰	میلیون ریال =	ریال اضافه‌بهای بنزین ۲۰ ×	لیتر در ماه ۳/۵ × ۳۰	میلیون اتومبیل
دی	۱۳۵۹	۲۱۰۰	"	"	"	"
بهمن	۱۳۵۹	۲۱۵۰	"	"	"	"
اسفند	۱۳۵۹	۴۲۰۰	"	"	"	"

۱۱۵۵۰ میلیون ریال

۲- درآمد دولت در ماههای آینده:

۴۲۰۰ میلیون ریال در ماه = ۳/۵ × ۶۰ × ۲۰ میلیون اتومبیل

بقیه در صفحه ۲۳

هر دو جناح حاکم دشمن زحمتکشان، حامی سرمایه‌دار

رزمندگان ،

انشعاب

و مسائل انقلاب ایران

تناقض گویی های رزمندگان در مورد خرده بورژوازی

حاکمیت شاه و تمام مظاهر آن که میان حرکت
آنی در جهت منافع سرمایه و خلاف منافع بوده -

ها بود مبارزه می نمود و از این رو همسرا
پرولتاریا بحساب می آمد " (ضمیمه ۴۳ ص ۴)
یعنی خرده بورژوازی در مبارزه علیه رژیم
شاه - بزعم رزمندگان ، علیه منافع سرمایه و
در انطباق با مصالح پرولتاریا مبارزه می -

کرد . (و در واقع مبارزه ای سوسیالیستی
انجام می داد !) . باین ترتیب دومین
سئوال می رسیم : آیا در قبل از بهمن ماه ۵۷
بوده ها و منجمله پرولتاریا برای انهدام
سیستم سرمایه داری (و استبداد) و " استقرار
جمهوری دموکراتیک خلق " مبارزه می کردند که

خرده بورژوازی هم بابت گرفتن رهبری ایشان
در همس جهت مبارزه کرد ؟ و بانه این رزمندگان
تأثیر بسیاری دیگر از نیروهای کمونیست
بوده اند که خواست های دهی خود را بینه
و اتعبت تحمیل کرده اند و مبارزه ای را که
علا و در واقعیت نه برای انهدام سرمایه -

داری بلکه برای سرنوشت رژیم شاه و استقرار
جمهوری اسلامی انجام می شد ، مبارزه برای
جمهوری دموکراتیک خلق خوانده و به تبع آن
خرده بورژوازی سنتی را - که رهبری
سیاسی این سالهای منمادی است برای " حکومت
اسلامی " و در جهت مشروعه طلبی علیه سلطنت
مشروطه مبارزه می کرده است - جزو صف مبارزه -
بس راه جمهوری دموکراتیک خلق بحساب می -
آورد ؟ آیا در آن زمان پرولتاریا " مصالح

خود را می ساخت و یا واقعیت این بود که بدون
تاساسی این مصالح و یا توهمی گسترده " در

انطباق با مصالح " خرده بورژوازی سنتی
مبارزه کرد ؟ آیا این خرده بورژوازی بود که

با پرولتاریا " همراهی " کرد و با بالعکس ،
این پرولتاریا بود که به همراهی با خرده -

بورژوازی پرداخت ؟ آیا بفرض اگر پرولتاریا
در حال مبارزه علیه رژیم شاه می توانست
رهبری طبقاتی خود را بوجود آورد و عملاً راه

ما قبلاً نظرم آن را در رابطه با خرده
بورژوازی بطور کلی ارائه داده ایم (مثلاً
در رهائی ۲۷ و ۲۸) و گفته ایم که آن را
لحاظ ماهوی ارتجاعی می دانیم و در عین حال
توضیح داده ایم که میبکشد در منافی ما هست
و عملکرد برهم تطابق نداشته باشند و مبارزه
خرده بورژوازی در عمل بتواند حالتی سرزدی
نخود بکشد . و چنین موردی را اساساً زمانی

می دانیم که خرده بورژوازی به پیروی از منی
انقلابی پرولتاریای سوسیالیست بپردازد ، اینک

باید دید که آیا در رابطه با خرده بورژوازی
سنتی که رهبری سیاسی اش را روحانیت ارتجاعی
بر عهده دارد این موضوع صدق می کند و

بیمارت بهتر در قبل از بهمن ماه ۵۷ صدق می -
کرده است یا نه . رزمندگان پاسخ مثبت داده
و علاوه بر آن معتقد است که این خرده بورژوا -
زی در قبل از بهمن ماه جزو " صف خلق " ،

انقلابی و ضد امپریالیست بوده (رجوع کنید
به نقل قول های بخش قبل) و مبارزه برای
" جمهوری دموکراتیک خلق " منافع آن را بر
تأمین می کرده است . نخستین سئوالی که پیش
می آید اینست که چرا و چگونه نیرویی که -

بکمان رزمندگان قبلاً انقلابی و ضد امپریالیست
لیست بوده ، به نیرویی ضد انقلابی تبدیل شده
است ، آنهم با توجه باینکه در بهمن ماه -
بکمان رزمندگان یک " قیام " صورت گرفته و

انقلابی در کار نبوده و هنوز هم هدف از مبارزه
رزه " استقرار جمهوری دموکراتیک خلق " -
است ؟ اگر کفیی به این سئوال ببیندیشیم و
بعوارات آن گذشته ی مبارزاتی و غیرمبارزاتی
این خرده بورژوازی را از یکسو ، و روندها
و اهداف واقعی مبارزات نبوده ای ضد سلطنتی

از سوی دیگر رانیز در نظر آوریم ، متوجه
می شویم که با سئوالی را مطرح ساخته ایم که
بر پیش فرض های غلطی بنا شده که رزمندگان از خود
انداع کرده است : ۱ - مبارزه ای که در قبل

از بهمن ۵۷ انجام می شد برای استقرار جمهور -
ری دموکراتیک خلق و انهدام سیستم سرمایه -
داری (و استبداد) بوده است . ۲ - خرده
بورژوازی سنتی بر رهبری خمینی " تا مدتی قبل

از قیام در انطباق با مصالح پرولتاریا با

خود مبارزه ی پرولتاریا بود که علیرغم قرار داشتن در زیر رهبری خرده بورژوازی ، زمینهی تجربه اندوختن و به عرصه سیاست وارد شدن و در حال مبارزه زمیندهی از دست دادن توهمات خود رانه فقط نسبت به خرده بورژوازی و روحانیت بلکه در قبال مبارزه ی "ضد امپریالیستی" خرده بورژوازی فراهم میآورد؟ اگر خرده بورژوازی حاکم قبلاز قیام ضد امپریالیست بود ، پس و قبل تر از آن در سال های جهل و پنجاه و قبل تر از آن در زمان مصدق و غیره نیز ضد امپریالیست بوده است ؛ آری مشروعه طلبی نیز "ضد امپریالیست" است ، اما نه ضد امپریالیسم از موضع مترقی ، یعنی برای فراتر رفتن از امپریالیسم و رسیدن به سوسیالیسم . "روند حرکت اجتماعی" خرده-

بورژوازی مرتجع ایران که رهبری اش را خمینی ها بدست دارند ، روندی مربوط به امروز و دیروز نمی تواند باشد . اگر این روند قبیل از بهمن ماه ضد امپریالیستی (بمعنای انقلابی) بوده ، پس بعد از بهمن ماه نیز نمی تواند به ضد خود تبدیل شود ، زیرا روند حرکت اجتماعی را نمی توان با یک قیام ، و یا حتی یک انقلاب سیاسی ، تغییر ماهیت داد . پس "تحریدی" که رزمندگان بعمل آورده ، تحریدی بسیار غیر علمی و بیجا بوده است . مساله اینست : روحانیت که امروز منافع خرده بورژوازی سنتی را از لحاظ طبقاتی ، بخش مهمی از منافع دولت سرمایه را از لحاظ ضروریات کنونی آن نمایندگی می کند ، در طی دوران مبارزات خویش در حاشیه سرمایه داری ایران همواره و همواره از مرضی کاملاً ارتجاعی علیه رژیم شاه عمل و با مبارزه کرده و هر جا این مبارزه جنبه های مترقی خود گرفته ، نه بواسطه مترقی بودن وی ، بلکه در درجهی اول بواسطه وارد میدان شدن توده های عظیم (که با ورود خود حداقل هر چیز وضع موجود را مورد سؤال قرار می دهند) و در درجه دوم شرکت نیروهای آگاه و مترقی سیاسی در جنبش بوده است .

هنکامیکه جنبشی علیه یک رژیم با یک نظام صورت می گیرد ، هیچ دلیلی وجود ندارد که تمامی طبقات و نیروهای تشکیل دهندهی جنبش انقلابی باشند تا جنبش انقلابی شود . ما قبلاً تشریح جنبش انقلابی فوریهی ۱۹۱۷ علیه تزاریم روسیه را از زبان لنین شنیدیم که در آن علاوه بر پرولتاریا و زحمتکشان انقلابی بورژوازی سازشکار نیز حضور داشت و امپریالیسم های فرانسه و انگلیس نیز با این جنبش

و بر علیه تزاریم همسو بودند . در مقطع معینی از مبارزات اجتماعی ، احتمال زیاد دارد که منافع طبقات کاملاً متضاد بر علیه

مبارزه بلاواسطه علیه رژیم شاه معنایه ی یکی از "مظاهر" سرمایه داری حاکم بر ایران را در پیش گیرد و در این جهت خرده بورژوازی به حمایت و پیروی از وی می برداخت ، باری ، آیا در این صورت خرده بورژوازی ضد امپریالیست بحساب می آید یا آنگاه که خرده بورژوازی سنتی بر رهبری روحانیت مرتجع و برای دفاع از منافع خود (که منافی است قابل تحقق در چارچوب نظام سرمایه داری) پرولتاریا را به پیروی از خود کشانید و مبارزه ای توده ای را که می رفت ایجاد واقعا ضد امپریالیستی (یعنی در درجه اول ضد سرمایه داری) بخود بکشد ، با تحریف دچار ساخت و آن را در جهت استقرار جمهوری اسلامی ، یعنی شکل دیگری از حکومت سرمایه داری سوق داد ؟ !

باین ترتیب آیا می توانیم بپذیریم که : "خرده بورژوازی حاکم روزگاری ضد امپریالیست بودن آن که از روند حرکت اجتماعی آن تجرید شده بحق تجرید علمی و بجایی بوده است . اما این خلعت خرده بورژوازی در دوره ماقبل قیام از این ناشی می شد که مبارزاتش در راستای جنبش انقلابی از درون آن و در انطباق با مصالح پرولتاریا انجام می شد . "؟ همان جا ، ص ۲۰ .

و آیا نمیتوانیم بپرسیم که مگر واقعیت این نبود که این مبارزات "جنبش انقلابی" بود که "در راستای" منافع و مصالح خرده بورژوازی حاکم قرار گرفت و نه بالعکس ؟ آیا "مصلح پرولتاریا" این نبود و نیست که بعنوان طبقه ای مستقل متشکل شود و سایر طبقات زحمتکش و منجمله توده های خرده بورژوازی فقیر و سایر نیروهای انقلابی را که حاضرند در پشت سر خود کرده و دولت بورژوازی را درهم شکنند (و آیا رژیم شاه همان دولت بورژوازی بود که سرنگونی اش معادل با سرنگونی این دولت باشد) ؟ و آیا معنای واقعی مبارزه ی ضد امپریالیستی در کشوری سرمایه داری جز این نمیتواند باشد ؟ و اگر چنین است ، آیا مبارزه ی "ضد امپریالیستی" خرده بورژوازی حاکم در چنین جهتی حرکت می کرد ؟ آیا به پرولتاریا چنان امکانی می داد ؟ آیا اینک خرده بورژوازی حاکم همان روش ها ، همان خواست های طبقاتی و همان موضع گیریهای "ضد امپریالیستی" سابق را - منتها در موضع قدرت سیاسی - ادامه نمیدهد ؟

آیا این خرده بورژوازی بود که شرایط مناسبی برای آگاهی یافتن پرولتاریا به منافع تاریخی خویش فراهم می آورد و یا اینکه این

نیروی دیگر بر یکدیگر انطباق یابند، اما این دلیل بر آن نمی شود که کل طبقات حاضر در مبارزه ی انقلابی را ، انقلابی بدانیم. خرده- بورژوازی حاکم کنونی همواره برای منافع خاص و فشری خودش مبارزه می کرده و این مبارزه با مبارزه ی سایر نیروهای اجتماعی بر علیه رژیم شاه همسویی داشته است. مبارزه برای "جمهوری دموکراتیک خلق" که به تعبیر رزمندگان مبارزه برای نابودی کل سرمایه - داری ایران است ، مبارزه ای است ضد امپریا- لیستی و دقیقا بهمین خاطر خرده بورژوازی حاکم هیچ منفعتی در آن نداشته و ندارد. و رفقای رزمندگان باید مطمئن باشند که اگر قبل از بهمن ماه ۵۷ توده ها واقعا و آگاهانه برای انهدام دولت سرمایه داری و استقرار حاکمیت زحمتکشان مبارزه می کردند، در آن صورت خرده بورژوازی حاکم ، همانوقت ماهیت ضد انقلابی مستتر خود را بروز می داد. این خرده- بورژوازی همواره ضد انقلابی بوده است. اما تا برداشتم از انقلاب چه باشد: یک انقلاب سیاسی ضد سلطنتی بمثابه ی انقلابی علیه مظاهر حاکمیت سرمایه ، یا انقلابی رادیکال، برهبری پرولتاریا و با شرکت همه ی نیروهای تاریخی مترقی بر علیه نظام و دولت- جامعه سرمایه- داری ؟ در صورت اول خرده بورژوازی حاکم انقلابی بوده، ضد امپریالیست بوده و هنوز هم هست، و در مورد دوم ، ضد انقلابی و ضد کمونیستی بوده و هنوز هم هست. و انتخاب یکی از این دو مورد ، بستگی مستقیم به استراتژی انقلاب در نظرگاه هر نیروی کمونیست دارد: ما این استراتژی را همواره سوسیال- لیستی می دانسته ایم و در این معنا خرده- بورژوازی حاکم را ضد انقلابی ، اما در معنایی دیگر ، یعنی هنگامیکه وقوع یک انقلاب سیاسی احتمال و با ضرورت می یابد ، الزاما ، نه. و خرده بورژوازی حاکم علیترغم ضد انقلابی بودنش در آن معنا ، در معنایی دیگر، کاملاً انقلابی بود: در معنای انقلاب اسلامی!

قبل از بهمن ۵۷ خرده بورژوازی حاکم در اپوزیسیون ضد سلطنتی حضور داشت ، در این اپوزیسیون نیروهای انقلابی و مترقی وجود داشتند که احتمالا نمیتوانستند بر زمینه ی مبارزاتی توده ها ، جنبش را به جنبشی ضد سرمایه داری ارتقاء دهند، اما رسالت تاریخی (و نه الزاما آنچه که در مخیله خرده بورژوازی حاکم می گذشت) خرده بورژوازی حاکم از لحاظ اجتماعی

از همان ابتدا این بود که از این ارتقاء جلوگیری کند و جنبش را در جهت اهداف خود که در تحلیل نهایی همان اهداف الزامی دولت بورژوازی در آن مقطع مشخص تاریخی بود سوق دهد. رژیم شاه آماج حمله بود، حمله ای که می توانست به حمله بر علیه کل نظام ونه یکی از مظاهر آن ارتقاء یابد. و خرده بورژوازی عنان این حمله را در اختیار گرفت تا آن را در حد سقوط رژیم پهلوی ، و عبارت دقیق تر، در حد اصلاح دولت بورژوازی و انطباق دادن آن با ضروریات مبارزه ی اجتماعی ، متوقف کند. این موضوع را کمی بیشتر بشکافیم: ما در رهایی ۳۷ هنگام بررسی خرده- بورژوازی و نقد نظرات فدائیان خلق نوشتیم: "بیدایش و رشد طبقات صرفنظر از عمل آن بیانگر این قانون است که شکل بهره وری و استثمار در آن همواره از اشکال ساده تر و زحمت تر به اشکال پیچیده تر و بظاهر ظریفتر تغییر می کند و این خود مرهون آگاهی تدریجی و اعتدالی یابنده ی توده های تحت استثمار است که دائما طبقات استثمارگر را به مصاف می طلبد و آنان را وادار می سازند که جرثومه ی استثمار را در پوشش های ضخیم تر و فریبنده تر پیچند" ص ۴، تاکید ها از ماست. و حال لازم است که در رابطه با بحث کنونی مان ، این نظریه را بیشتر بررسی و تدقیق کنیم:

توده های تحت ستم ایران همواره و بطور بطنی یا آشکار علیه رژیم شاهنشاهی مبارزه یا اعتراض می کرده اند، و خرده بورژوازی حاکم کنونی نیز. اما این خرده بورژوازی در سراسر تاریخ وجودی خود و بخصوص رهبری روحانی آن ، از مبارزه علیه رژیم شاه نه مبارزه علیه یکی از مظاهر حاکمیت امپریالیسم و سرمایه داری ، بلکه مبارزه علیه تمدن بورژوازی بمنظور بازگرداندن آن به عقب را هدف داشته است. وانگهی، در حالیکه ما در تاریخ اخیر ایران شاهد آنیم که توده ها از فقر و فلاکت و ستم و عدم آزادی به فغان می آمده اند، روحانیت و خمینی ها همواره با علیه مسایلی از قبیل کشف حجاب و دادن آزادی صوری به زنان و نظائر هم صدایشان در آمده ، یا از اینکه موقعیت های شان توسط رژیم در معرض نابودی قرار گرفته دست به اعتراض زده اند و یا از موضع حفظ مالکیت بر علیه اصلاحات ارضی امپریالیستی شوریده اند و همواره کوشیده اند آن مبارزات و اعتراض های توده ای را در جهت همین خواست های خویش سوق دهند و در موارد بسیاری بخصوص به خاطر نبودن آلترنا تیفوانقلابی پرولتری وجود

مبارزه با سرمایه داری جدا می دانستند، از چنان قدرت و بینشی هم برای آگاه گردانیدن مردم برخوردار نبودند و برد ترویج و تبلیغشان بسیار محدود بود. باین ترتیب تسکون ذهنی و عینی جامعه ایران در آن مقطع زمان تاریخ مشخص، فقط در این حد بود که میتوانست

رژیم شاه را درهم بکوبد و اینکار را کرد، اما پیش از این چیزی در انبان نداشت: یعنی تبدیلی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی که ماهیتا و تاریحا با رژیم شاه مغایر باشد در

اختیار نداشت و نمی توانست داشته باشد زیرا ماهیت کاپیتالیستی رژیم شاه را نمی شناخت

که بتواند ضد آن، یعنی نظامی سوسیالیستی را

هدف بگیرد. طرحی که در ذهن او شکل می گرفت، طرحی بود که سالیان دراز کاشانی ها، نوری ها و خمینی ها به طرق مختلف زیر گوش زرمزه کرده بودند: حکومت اسلامی؛ اما این حکومت نیز تبدیلی در مقابل رژیم شاه - بمشابهی مظهر حاکمیت سیاسی سرمایه بر شئون جامعه - نبود. چرا که رهبران ارتجاعی جنبش حتی در ذهنیت خود قصد انهدام روابط استثمار را نداشتند و علاوه بر این نمی توانستند مناسبات دیگری،

جز آن مناسباتی که رژیم شاه حاکمیت سیاسی - شان را تشکیل می داد، ارائه دهند. پس این رهبران، از این لحاظ نیز ارتجاعی بودند.

حکومت اسلامی نمی توانست و نمی تواند تبدیلی

مغایر در مقابل رژیم سرمایه داری شاهنشاهی

باشد. زیرا آنچه در این عصر بطور بالفعل

با سرمایه داری مغایرت دارد، چیزی جز سوسیالیسم نیست. اما رهبران جنبش حتی سوسیالیست هایی تخیلی هم نبودند (و اگر چنین می بودند با زهم در ارتجاعی بودنشان تغییری نمی داد!) و هر چند آنچه که تصویرش در ذهن ایشان جاری بود، یعنی هر چند حکومت اسلامی در زمان خویش، یعنی ده پانزده

قرن پیش مبتنی بر نظامی بحز سرمایه داری بوده است، معهدا خواست برای ایجاد چنان نظامی، یعنی عقب کشیدن تاریخ، هم از این لحاظ که

خواستی است ارتجاعی و هم از این جهت که در عمل نمی تواند تحقق یابد و عملا زائده نظام سرمایه داری می شود، خواستی است ضد ترقی: یعنی

مانع ارتقاء مبارزه می توده ها به مبارزه می توده کاپیتالیستی و موجد توهمات واپسگرایانه در ایشان. پس خرده بورژوازی کنونی حاکم چه از نظر گرایش بالفعل طبقاتی خود (تنزل دادن

سرمایه داری به دوران های اولیه اش و در هر حال حفظ استثمار) و هر چه از لحاظ "تبدیل" ذهنی اش (حکومت اسلامی) و چه از نظر آنچه که در رابطه با جنبش توده ها انجام داد، نیرو - پی بود که با جرات می توان آن را چنین خواند: ارتجاع تام.

اگر این خرده بورژوازی در مبارزه بسا

پیشینه فرهنگی و مذهبی مشترک با توده ها و سطح پائین آگاهی سیاسی ایشان، در این راه موفق بوده اند. یعنی ایشان از موضعی ارتجاعی علیه رژیم ارتجاعی مبارزه کرده اند.

موضع خمینی و مبارزه او علیه شاه و رژیم ارتجاعی بوده، اما مبارزه می توده ها علیه

این رژیم انقلابی بوده است. معهدا همین

مبارزه می بالقوه انقلابی ابتدا با مبارزه می بالفعل ارتجاعی خمینی همزمان و همسوسده و

سپس زیر رهبری آن قرار گرفته است: سقوط رژیم شاه نشانه دهنده وجود جنبش انقلابی است،

اما در عین حال ثابت می کند که این انقلابی بودن ناشی از مبارزات توده ها است، ناشی از اینست که سقوط دیکتاتور پهلوی بهر حال گامی است به جلو در تاریخ، هر چند که خرده بور -

ژوازی حاکم هدفش گامی به عقب بوده و هر چند

که در این راه می کوشد، توده ها نه برای اسلام و حکومت اسلامی مبارزه می کردند، نه برای جمهوری دموکراتیک خلق و نه برای انهدام سرمایه داری. بلکه این مبارزه را برای رفع بدبختی ها و بدست آوردن آزادی هزاران سال غایب انجام می دادند، و این مبارزه می بود که کمونیت ها میبایست آنرا

در جهت انهدام سرمایه داری ارتقاء دهند و خرده بورژوازی کنونی حاکم توانست آن را

با وعده دادن آن خواسته ها در حکومت اسلامی

در جهت حکومت دلخواه خود سوق دهد. جنبش سال ۵۷ و سقوط رژیم پهلوی اقدامی بود

تاریحا انقلابی و مترقی، اما منشاء آن خرده بورژوازی و خواست های "ضد امپریالیستی و انقلابی" وی نبود، بلکه باین لحاظ انقلابی بود که ضعف های توده ها را بهر حال بایشان می شناساند، شکل دیگری از استثمار را نشان

می داد، آن ها به تجربه درمی یافتند که سگ زرد برادر شغال است. کمونیت ها توهمات خود را در رابطه با انقلاب دموکراتیک و

طبقات "انقلابی" پیش ساخته از دست میدادند

و به لزوم انقلاب سوسیالیستی پی می بردند.

پس این جنبش انقلابی بود اما رهبری اش نه،

توده مردم همینقدر می دانست که چه چیز را نمی خواهد: رژیم شاه. اما نمی دانست

چه می خواهد بلکه تصور می کرد در حکومت اسلامی مصائب و خفقان و سرکوب وجود نخواهند داشت. توده می مردم فقر و دیکتاتور را بسا پوست و گوشت خود لمس می کرد اما علت آن را نه نظام سرمایه داری بلکه رژیم شاهنشاهی

می دانست: این آگاهی فقط در میان برخی نیروهای سیاسی مترقی وجود داشت اما این نیروها علاوه بر اینکه خود دچار سردرگمی شده بودند و فریب "استقلال طلبی و آزادی خواهی" خمینی و انصارش را خورده بودند، علاوه بر اینکه اکثرا مبارزه با امپریالیسم را از

رژیم شاه قاطعیت نشان داد، دلیلش قاطعیت انقلابی نبود، بلکه اولاً فشار توده ها بود (توجه کنید به کل تاریخ معاصر ایران و سازش های روحانیت با رژیم و حتی چک و چانه های خمینی با رژیم شاه و ناپیگیری هایش در مقاطعی بدلیل نبودن جنبش توده ای و ۱۰۰) و ثانیاً ضربه پذیر شدن رژیم شاه که آن نیز اولاً ناشی از بحران جهانی سرمایه داری و ثانیاً در اثر یورش های توده ها بود. آیا کسی میتواند ادعا کند که توده های مردم ایران بدون خمینی ها نمی توانستند رژیم شاه را سرنگون کنند؟! توده ها می توانستند و اینکار را می کردند و واقعیت نیز اینست که ایشان این کار را کردند و نقش خرده بورژوازی حاکم این بود که کاری کند که توده ها فقط و فقط رژیم شاه را سرنگون کنند نه بیشتر. پس این خرده بورژوازی از این لحاظ نیز ارتجاعی بود.

جامعه سرمایه داری ایران دیگر عملانی توانست رژیم شاه را تحمل کند. مهم نبود که در این میان کدام عناصر بورژوا بخاطر حفاظت از منافع آتی خویش به مقاومت منبسط شوند و ناگزیر تلف می شدند، مهم نجات سرمایه بود نه سرمایه داران منفرد. سرمایه یک رابطه اجتماعی است که برای حفظ و بازتولید خویش نیازمند حفظ رابطه اجتماعی خویش و به تبع آن حفظ مناسبات خویش و باین منظور حفظ دولت خویش بمنابهی حاکمیت سرمایه بر شئون جامعه می باشد. هنگامیکه جامعه دیگر نمی تواند برخی و یا تمامی دولتمداران سرمایه را تحمل کند، ضروری است این دولتمداران فدا شوند تا دولت حفظ شود، زیرا جامعه را نمی توان فدا کرد: بدون جامعه ای که وجود داشته باشد و بتواند به حاکمیت سرمایه نه فقط کردن نهد بلکه به باز تولید آن بپردازد، سرمایه ای وجود نخواهد داشت. و درست بهمین خاطر است که مبارزات اجتماعی هنگامیکه نفی جامعه دولت سرمایه داری را هدف نگرفتند، باشد و عملاً در این جهت حرکت نکنند، و هنگامیکه رهبری این مبارزات نه برعهدهی طبقه نافی این جامعه، یعنی پرولتاریا، بلکه برعهدهی طبقاتی که حاملین این جامعه اند یعنی بورژوازی و یا خرده بورژوازی قرار داشته باشد، و هنگامیکه علیرغم این نقایص موج جنبش عظیم باشد و سراسر حوزه های مهم جامعه را فراگیرد، آنگاه نه فقط این مبارزات نمی تواند به انهدام این دولت و نفی این جامعه منجر شود، بلکه بطور کلی و بناگزیب درجهت تطبیق دادن خصوصیات دولت بورژوازی با توان

و برد مبارزه ای اجتماعی عمل خواهد کرد، دولت بورژوازی متأثر از این مبارزات تغییر شکل می دهد و درجهت حفظ حاکمیت اجتماعی سرمایه، از لحاظ صورت و اجزاء سیاسی، اصلاح میشود، خود را با مقتضیات نوین جامعه، با روند مبارزه طبقاتی و بویژه با تناسب قوای طبقاتی وفق می دهد تا بتواند همچنان بصورت دولت بورژوازی باقی بماند. در این چارچوب و بنابر برد یورش های توده ای، بنابر نحوه مبارزات و بنا بر درجهی توان و مقاومت پاسداران سرمایه در مقابل آن یورش ها و بنا بر درجهی عقب نشینی و ضد حملات ایشان، رژیم های سیاسی سرنگون می شوند (با نمی شوند) و اقشار و نمایندگان سیاسی ای که دقیقاً بعلمت مقدار برد ذهنی - عینی توده های در حال مبارزه، رسالت و توان تاریخی خود را در حفظ نظام از دست داده اند کنار زده می شوند و نمایندگان سیاسی دیگری - نه با ماهیت طبقاتی متفاوت - که در آن مقطع مشخص بر توهم خوشبایران توده ها سوارند، اصلاح دولت را برعهده می گیرند و این دولت را به شکلی در می آورند که نقاط مشترک فراوانی با توهم توده ها دارد: شکل اسلامی دولت سرمایه داری، یعنی جمهوری اسلامی سرمایه. پس این اقشار و نمایندگان خرده بورژوازی (برهبری خمینی) هر قدر هم که با اقشار و نمایندگان سابق (شاه و دارودسته اش) قاطعانه مبارزه کنند و حتی تک تک آنها را اعدام کنند (و دست به سایر اعمال "فلسف" امپریالیستی "باب طبع رزمندگان بزنند")، معهداً انقلابی بحساب نمی آیند، بلکه رفرمیست، یعنی اصلاحگران دولت بورژوازی بمخاطره افتاده هستند: و درحالیکه جنبش انقلابی می رود که در تداوم خود به ضرورت درهم شکستن دولت بورژوازی دست یابد و این اصلاحگری مانع ارتقاء آنست، این رهبران رفرمیست، از این لحاظ هم ارتجاعی اند.

پس می بینیم که دولت بورژوازی بنا بر ضروریات اجتماعی مذکور، قبل از آنکه ابزار سرکوب طبقه ای علیه سایر طبقات باشد، قبل از آنکه حامی منافع طبقه ی بورژوازی باشد، باید بتواند وجود داشته باشد و برای وجود داشتن نیازمند حفظ مناسباتی است که خود بر آنها مبتنی است. و هنگامیکه مبارزات اجتماعی اوج می گیرند این دولت بناگزیب با تغییر شکل دادن، مناسبات مزبور را در اشکال "ظریف تر" و منطبق بر توهمات توده ها حفظ

مبارزه با امپریالیسم جدا از مبارزه با سرمایه داری نیست

می کند و در همین معناست که می توان پذیرفت تمام انقلاب هایی که در چارچوب جامعه سرمایه داری روی می دهند و عملاً نمی توانند از این جامعه فراتر بروند " بجای درهم شکستن این ماشین ((دولت)) آن را تکمیل می کنند (هجدهم برومر ، و دولت و انقلاب) .

زیرا :
" دولت سیاسی ، تحت شکل خاص - شکل سیاسی - عبارتست از میان همه ی مبارزات ، ضرورت ها و حقایق اجتماعی " . از نامه مارکس به آرنولد روز ، سپتامبر ۱۸۴۳ (جلد دوم مکاتبات) .

البته باید توجه داشت که اگر می گوئیم استقرار جمهوری اسلامی بمنابهی شکل سیاسی خاصی از دولت سرمایه ، در مقطع مشخص و خاصی از مبارزات اجتماعی در ایران ، یک ضرورت اجتماعی بوده است ، معنای آرمانی ضرورت را در نظر نداریم . فی المثل استقرار جمهوری دموکراتیک خلق " ضرورتی آرمانی بوده که در ذهن رزمندگان و بسیاری دیگر از کمونیست ها

جریان داشته و دارد ، اما هرگز نه در آن هنگام و نه اینک ضرورتی واقعی و اجتماعی نبوده و نیست . از سوی دیگر باید توجه داشت که برای رهایی کارگران و زحمتکشان ، انهدام دولت بورژوازی و استقرار حاکمیت ایشان ، ضروری است ، معهذا این ضرورت نیز همانطور که گفتیم در قیل از بهمن ماه نتوانست جامعه ی عمل بخود بپوشد ، زیرا نتوانست از ذهن نیرو های کمونیست به ذهن توده ها گسترش یابد و به نیروی مادی تبدیل شود . پس در آن هنگام ضرورتی اجتماعی نبود یا نشد . در رابطه با جمهوری

اسلامی منظورمان اینست که همانطور که قبلاً گفتیم تقابل نیروهای مختلف اجتماعی با یکدیگر و تناسب قوای طبقاتی از یکسو ، و مقتضیات یک دولت سرمایه داری در جامعه ای با مشخصات تاریخی و فرهنگی ایران بحران زده از سوی دیگر ، تغییر شکل دولت بورژوازی را

ضروری ساخت . ضرورتی که البته برای بسیاری از کمونیست ها حتی در قیل از بهمن ماه ضرورتی آرمانی نبود (هرچند برای بسیاری دیگر عملاً چنین بود) و حتی اجتناب ناپذیر هم نبود ،

اما درجه ی توان ذهنی و عینی کمونیست ها برای طرح و توده ای گرداندن آرمانشان و جلوگیری از اجتناب ناپذیر شدن جمهوری اسلامی کم بود ، توان دولت بورژوازی نیز برای حفظ

خویش در همان شکل سابق (رژیم شاه) کم و یا هیچ شده بود ، و توان کمال نیروهای اپوز-سیسیون برای فراتر رفتن از خود دولت

بورژوازی نیز بسیار اندک بود ، برآیند این توان ها ، استقرار جمهوری اسلامی را اجتناب

ناپذیر ساخت . لازم بود دولت اسلامی شود تا بتواند همچنان در فراسوی جامعه قرار داشته باشد :

" دولت بیش از هر چیز محصول جامعه در مرحله معینی از تکامل آنست ، دولت اعترافی است باین ((واقعیت)) که این جامعه سردرگم تضادی لاینحل با خود گردیده و به نیروهای ایوزیسیون آشتی ناپذیری منشعب شده که خلاصی از آن در توانش نیست . اما برای اینکه این نیروهای آنتا

گونست یعنی طبقات دارای منافع اقتصادی متضاد ، در مبارزه های عقیم یکدیگر و جامعه را

نبیلعند ، قدرتی لازم می آید که ظاهرادر فراسوی جامعه قرار داشته باشد و منازعه را تخفیف بخشد و آن را در محدوده های " نظم " نگاه دارد ، و این قدرت که زاینده ی جامعه است اما در فراسوی آن قرار می گیرد بیش از پیش با آن بیگانه می شود ، دولت است " (انگلس منشأ خانواده و ... تاکیدها از ماست) .

باین ترتیب ما نمیتوانیم ضد انقلابی بودن دولت کنونی را از ضد انقلابی شدن طبقات

پاسدار آن نتیجه بگیریم . نمی توانیم بگوئیم که خرده بورژوازی حاکم قبلاً ضد امپریالیست و انقلابی بود اما بعداً به ضد خود تبدیل شد و بنا بر این دولت را هم ضد انقلابی کرد . زیرا همان طور که گفتیم از لحاظ استراتژی انقلاب سوسیالیستی ، دولت بورژوازی منجمله و شاید در مهم ترین وجه خود ، وسیله ی سرکوب انقلاب ضد سرمایه داری است . و نکته اینجاست که این دولت در بهمن ماه درهم شکسته نشد ، بلکه ادامه

یافت ، روند تکمیلی خود را بنا بر شرایط اجتماعی جدید ادامه داد و این تداوم همواره تداوم

ضد انقلابی بودنش بوده است . جمهوری اسلامی پس از استقرار خود به ضد انقلابی تبدیل نشد ، بلکه تداوم ضد انقلابی بودن دولت سرمایه داری در شکل دیگری بود و هست ، و انگهی ، نیرو -

های اجتماعی و سیاسی ای که به درون این دولت راه یافتند نیز بدلیل ضد انقلابی بودن این دولت به ضد انقلابی استحاله نیافتند ، بلکه دقیقاً

از آنجا که ما هیت طبقاتی شان را ز قیل در انطباق

با ما هیت طبقاتی دولت سرمایه می توانست

قرار داشته باشد ، یعنی از آنجا که از قبیل صلاحیت ضد انقلابی بودن را داشتند ، توانستند سا زندگان شکل اسلامی دولت بورژوازی بشوند .

دولت بورژوازی نمی تواند ضد امپریالیست باشد ، زیرا مبارزه با امپریالیسم در جامعه های سرمایه داری ، دقیقاً از مجرای مبارزه برای

بورژوازی و عوضی نگرستن آن با حاکمیت و بنا کابینه، از انقلابی خواندن دولت‌هایی که خرده بورژوازی در آن نقش دارد احتراز جوید و نگویید که حتی بدون رهبری پرولتاریا هم مبارزه‌ی خرده بورژوازی و بورژوازی ملی در جهت تضعیف امپریالیسم و ارتجاع عمل کرده و از خصلت مترقی و روبه تکامل برخوردار است (رزمندگان ۱۹) . می توانست با شناخت از ماهیت دولت و ماهیت خرده بورژوازی حاکم دز دامن زدن به توهمات کاملاً مضر در مورد جریان اشغال سفارت آمریکا شریک نشود و این جریان را اینقدر مترقی جلوه ندهد . می توانست این قدر به خرده بورژوازی حاکم خوشبین نباشد که وعده‌ی دموکراسی و آزادی و بهبود وضع بیکاری به مردم بدهد، و یا درحالیکه برخی نیروهای کمونیست آزادشدن گروگان‌ها را پیش‌بینی می کردند (مثلاً رهایی ۴۷ ، اواخر شهریور ۵۹) وی بخاطر قایل شدن به همان مفاتحسنه برای خرده بورژوازی حاکم شدیداً امیدوار آزادشدن آن‌ها باشد (رزمندگان ۲۵ و اویل آبان ۵۷)

و یک هفته بعدهم (رزمندگان ۳۶) در همین رابطه همان حرف‌های رزمندگان شماره ۷ را تکرار کند و باز دو هفته بعد بر " با فشاری خرده - بورژوازی حاکم برآزاد نکردن گروگان‌ها " (رزمندگان ۳۸) تاکید بگذارد و هشت هفته

بعد (رزمندگان ۴۶) باز هم هنوز جرات نداشته باشد که از آزادی گروگان‌ها سخن بگوید و معهداً بدون توجه به آنچه خودش قبلاً گفته ، کسانی را که گروگان‌گیری را انقلابی و غیره خواندند در خدمت حکومت بخواند و انگار نه انگار که خودش قبلاً همین کار را کرده است!

رزمندگان می توانست از بسیاری اشتباهات و انحرافات دیگر جلوگیری کنند و هنوز هم میتوانست ، اما بشرط اینکه مقدم بر همه استراتژی راست روانه‌ی استالینی انقلاب دموکراتیک در جامعه‌ی سرمایه داری را نفی کند . شرط دیگری هم برای این توانستن وجود دارد: بجای درست کردن " صفا انقلاب " و " صفا خلق و ضد خلق " و راه - دادن و بیرون کردن طبقات در این صف‌های خیالی ، بجای تبدیل خرده بورژوازی به بور - ژوازی و اخراج آن از " صفا انقلاب " خودش از این صف‌های " انقلاب " خارج شود و باور کند که خرده بورژوازی در همان صفی که بوده هنوز هم هست ، صفا انقلاب واقعی در حال تشکیل شدن است ، صفی که " صفا انقلاب " است ، ضد انقلاب اسلامی ! و رزمندگان باید از صفا انقلابی که خودش ساخته و پرداخته خارج شود، و به این صف واقعی بپیوندد:

صف نیروهای کمونیستی که در مقابل دولت بورژوازی صف می کشند و شعار کنونی شان این است:

پیش بسوی تدارک انقلاب سوسیالیستی!

درهم شکستن دولت بورژوازی خودی می گذرد . و نیروهای سیاسی و اجتماعی تشکیل دهنده‌ی جمهوری اسلامی هم نه می توانستند و نه می - توانند ضدا امپریالیست باشند ، چرا که اگر چنین بودند نمی توانستند جمهوری اسلامی ، یعنی شکل دیگری از حاکمیت سیاسی سرمایه را برپا دارند . اگر آنها " انقلابی " هم بوده باشند ، در چارچوب " انقلاب اسلامی " یعنی انقلابی سیاسی در صورت دولت بورژوازی برای حفظ سیرت ضد انقلابی آن بوده اند . تلاش برای جلوگیری از تداوم و اعتدالی جنبش توده ها ، تلاش برای سرکوب ایشان در اشکال مادی و معنوی ، تلاش برای جلوگیری از پیوند میان ایشان و نیروهای مترقی ، تلاش برای جلوگیری از ارتقای تدریجی جنبش انقلابی توده ها به جنبشی برهبری پرولتاریای سوسیالیست ، تلاشی نبود و نیست که از فردای ۲۲ بهمن ۵۷ شروع شده باشد ، بلکه تلاشی بود مستمر در تمامی روندهای ماقبل آن ، مستمر در تمام سمتگیری ها و سمت دهی های رهبری خرده - بورژوازی جنبش ، تلاشی که بمحض رسیدن به قدرت ، از موضع قدرت و از فراسوی جامعه ، ادامه یافت .

و اینک برای جلوگیری از طولانی شدن مطلب از خواننده می‌خواهیم که خود دوباره نقل قولهایی را که از سراسر دوران فعالیت رزمندگان در رابطه با خرده بورژوازی حاکم آوردیم مطالعه کند ، و ببیند که تا چه حدی بینش رزمندگان در مورد دولت و طبقه و نقش آنها در انقلاب و تاثیر و تاثرشان از یکدیگر نادرست است . و درست بهمین خاطر است که رزمندگان نمی توانست منکر " ضدا امپریالیست و انقلابی " بودن خرده بورژوازی حاکم قبل از بهمن ماه بشود و از همینجاست که می توان گفت تز " ضدا انقلاب - ضدا امپریالیست " در بینش رزمندگان جزء لاینفکی را تشکیل می دهد که برای از میان برداشتنش باید کل را دگرگون کرد .

علاوه بر این خواننده می تواند با مراجعه به تاریخ ایران ، مقالات مادر مورد سیر مشروعه - طلبی و حتی آثار روحانیت پیرو خمینی و خودوی در قبل از سال ۵۷ شواهد واقعی بیشماری بدست آورد که موید آنچه که ما در این بخش بطور تشویریک بیان کردیم باشند . رزمندگان هم می توانست این کار را بکنند و برای درک ماهیت خرده بورژوازی حاکم ، بجای سیروسیاحت دردنیای تخیل و گلچین کردن از آثار " لنین و مارکس " ، در واقعیات تاریخی ایران تفحص کنند و چندان اقدام اعتسراض آمیز خمینی را با اقدامات ضدا امپریالیستی و مبارزه‌ی انقلابی معادل قرار ندهند و بدینگونه مفهوم ضدا امپریالیسم و انقلاب را از معنا تهی نسازد .

رزمندگان نمی توانست با مراجعه به واقعیت ها با کوشی برای درک تشویری و واقعیت دولت

پیش بسوی تدارک انقلاب سوسیالیستی

ریگان و تغییر در سیاستهای "تشنج زدائی"

و "حقوق بشر"

د - ابهری

امپریالیستی خود طرح می نماید و سیاستی - اجتماعی موجود را (بویژه) نیازی - دخالت دهند.

۳ - با وجودیکه احزاب در آمریکا مفهومی متعارف نداشته و ماهیتی کلاسیک ندارند. چه در آمریکا جناح ها میکوشند که تئوریاها خود را از هر کدام از دو حزب جمهوریخواه و دموکرات که بنامندیده انتخاب برسانند - معیذاً برای نظا هر به تاء شیر افکار عمومی و تحقیق توده های حزبی و شرکت کنندگان در انتخابات هم که با شداید کمی هم سنتهای حزب و جناح حزبی کا ندیداید در برنا مه وی دخالت داده شود. بنا بر این، ریگان مجبور است در برنا مه های خود به شعراهای حزب جمهوری خواه بویژه جناح راست افراطی آن - که پس از افول ستاره اقبال سنا تورگلدوا توریگان برجسته ترین سخنگوی آن بحساب می آید - توجه نماید.

۴ - با این سبب که مهره های جناح های امپریالیستی آمریکا بعنوان نماینده های فعال و مطمئن برای جناح خویش عمل میکنند و نه به

مثابه عروسکهای بی اراده، لذا سلیقه های شخصی رئیس جمهور و مشا ورین مورد اطمینان وی که خود نیز از مهره های مورد اطمینان میباشند - نیز در تنظیم برنا مه امپریالیسم آمریکا بدون تاء شیر نخواهد بود.

۵ - آنچه سرانجام بعنوان برنا مه امپریالیسم آمریکا تعیین میشود برآیند خواستهای بخشهای مختلفی از جناح های مختلف آمریکا است که در کاخ سفید، وزارت خانه ها، وکنگره آمریکا فعالند. کنگره امسال (هم سنا و هم مجلس) با کنگره دوره کارتر تفاوتهای فاحشی دارد. چه مهره های حساسی از جناح های غیر جناح ریگان نتوانستند دوباره به سنا و مجلس راه یابند. از آنجمله اند سنا تورمک گا ورن (کا ندیدای مقام ریاست جمهوری حزب دمکرات در سال ۱۹۷۲) و سنا تورفرانک چرخ رهبر پیشین کمیته بر قدرت روابط خارجی سنا از نمایندگان جناح غیر نظامی، همچنین سنا تور معروف دیگری از جناح غیر نظامی بنام برج بای، فقدان این سنا تورها و دیگر سنا تورها و نمایندگان مجلس بطور حتم تاء شیر بسیار مهمی بر جوجا کم بر کنگره و سرانجام بر برنا مه نهائی ریگان خواهد داشت. همچنین نبودن مهره های برجسته ای از جناح غیر نظامی در کابینه ریگان نیز بدون تاء شیر نخواهد بود.

در مقاله پیروزی ریگان بر کارتر - شکستی برای کمیسیون سه جانبه - که در شماره ۵۹ رهائی بچاپ رسید - نشان دادیم که برنا مه امپریالیسم آمریکا در زمان ریاست جمهوری رونالد ریگان تفاوتهای فاحشی با برنا مه های این کشور امپریالیستی در چهار سال زمامداری جیمی کارتر خواهد داشت. در آن مقاله نشان داده شد که کارتر - با وجودیکه در موقع انتخاب (۱۹۷۶) - ائتلاف هر سه جناح امپریالیسم آمریکا را به همراه داشت - در واقع کا ندیداید و مهره ای از کمپانی های شرکت کننده در کمیسیون سه جانبه را کفلر - برزیلنکی بشمار میبرد. در صورتیکه رونالد

ریگان از نمایندگان و مهره های حساس "جامعه جان برج" است که خود یک سازمان راست افراطی شبه فاشیستی است که از ابزار سیاسی جناح های نفتی و نظامی - صنعتی و معسرف منافع مشترک آنهاست. اگرچه ریگان قادر نیست منافع دیگر جناحها و انحصارات بر قدرت مانند صنایع غیر نظامی را بکلی نادیده بگیرد لیکن میتوان با قاطعیت

از هم اکنون مطرح نمود که در مجموع برنا مه های امپریالیسم آمریکا در چهار سال آینده (لااقل چهار سال) با برنا مه های چهار سال زمامداری جیمی کارتر متفاوت خواهد بود.

به اعتقاد ما به چند دلیل برنا مه های دولت ریگان با برنا مه های دولت کارتر متفاوت خواهد بود.

۱ - ریگان و کارتر جناح های مختلفی از امپریالیسم آمریکا را نمایندگی میکنند. طبیعی است که جناح های فوق - اگرچه در برابر برزخ جنگناز خلق های تحت ستم جهان منافع مشترکی داشته اند - اشتراک مساعی دارند - دارای منافع یکسانی نمیباشند. لذا این جناحها نباید برنا مه های یکسان و برابری را ارائه بدهند. جناحی که هدفش جدا کردن منافع شرکت های نفتی و بانک ها و کمپانیهای در ارتباط با آن است نمی تواند منافع وینا بر این برنا مه صدر صد یکسانی بسا جناحی داشته باشد که هدفش جدا کردن منافع سودهای کمپانیهای وابسته به صنایع غیر نظامی و کالاهای وابسته میباشد.

۲ - همچنانکه در زیر نشان خواهیم داد، جو سیاسی که منجر به انتخاب کارتر شد به مراتب متفاوت با جوی بود که باعث انتخاب شدن رونالد ریگان گردید. از اینرو، عوامفریبی معمول و سنتی سیاستمداران آمریکائی ایجاب می نماید در برنا مه ای که برای پیشبرد منافع

بمیها قرا راست دریا بکا ههای نا تودرا روپسا
ودربرابرموشکهای پیمان ورشورارگبرنمد.
البتہ وزیزدفاع دولت ریگان مطرح کرده است
که تصمیم نهائی برای ساختن این بمبها وموشک
های موردنیاز آن مشروط به جلب موافقت متحدین
امریکسا در پیمان ناٹو خواهد بود.
این تصمیم نیز بمعنای تغییر در سیاست "تشنج زدا بی"
با اتحاد جماهیر شوروی و سرشاخ شدن با آن کشور
میباشد.

۴ - بنظر میرسد که دولت ریگان خواهان ایجاد
پایگاه های جدیدی در خاور میانه و خلیج فارس
است. دولت ریگان تصمیم کارتر مبنی بر ترتیب
وتبیه امکان یک نیروی احتیاطی برای
آن منطقه را تا کافی تلقی نمی نماید. این رانیز
میتوان نوعی رودرروئی با اتحاد شوروی
بحساب آورد.

۵ - دولت ریگان تصمیم گرفته است که برای سال
جاری بودجه نظمی امپریالیزم امریکا را به
میزان ۲۲ میلیارد دلار افزایش دهد. با توجه به
اینکه کارتر و نمایندگان کنگره (سنا - مجلس)
با توجه به جدی و در پی تلاش برای انتخاب
مجدد در سال پیش بودجه نظمی نسبتا بالائی را به
تصویب رسانیدند (۱۷۱ میلیارد دلار برای امسال)
بودجه نظمی امسال امریکا پس از افزایش
پیشینهای دولت ریگان رقم سرسام آوری خواهد
بود. این تصمیم چه به تصویب کنگره برسد
و چه نرسد به خوبی بیانگر مشی سیاسی
و اقتصادی رونالد ریگان
است. این کوشش از جانب دولت ریگان
را همچنین میتوان کوششی در برهم زدن سیاست
تشنج زدا بی بحساب آورد.

۶ - میدانیم که در سال ۱۹۷۶ دولت کارتر برنا مه
با صلاح حقوق بشر خود را بعنوان اساس سیاست
خارجی خود به جهانیان عرضه داشت. دولت ریگان
بعناوین مختلف برنا مه فوق را - که توسط
برژینسکی طراحی شده بود - بهبوده خواننده
ومطرح کرده است که اساس سیاست خارجی وی
را مبارزه با صلاح تروریسم (و در حقیقت انقلاب)
بین الملل تشکیل خواهد داد. برای اینکه سر
سپردگان فاشیست وابسته با امپریالیزم در کشور
های تحت سلطه - که حتی توانائی تحمل برنا مه
عوامفریانه "حقوق بشر" کارتر را هم نداشتند -
ادعاهای ریگان را جدی بگیرند، وی ارنست لغور
که یک تنوریسین افراطی دست راستی و مخالفین
سرخت برنا مه "حقوق بشر" کارتر است را مسئول
داشه حقوق بشروزارت امور خارجه گردانید. این
سمت در حد ممانعت وزارت امور خارجه است.

۷ - با زبیرای اینکه سرسپردگان مستبد امپریالیزم
در کشورهای تحت سلطه یا برنا مه
عوامفریانه "حقوق بشر" کارتر در دولت ریگان
را جدی بگیرند، ریگان اخیرا رئیس جمهور سر
سپرده جدید کره جنوبی یعنی ژنرال چون دووان
کاخ سفید و شکنج "حضور خود" پذیرفته و
برن اطمینان داد که دولت وی کماکان حامی رژیم
سرسپرده کره جنوبی بوده و برای ادامه سلطه
حقان و ترور در آن کشور حتی حاضر نیست

بنا بر این، بدلائل فوق، طبیعی است برنا مه
ابکره رونا لدریگان سرانجام ما موربیا ده کردن
آن خواهد کرد دید با برنا مه امپریالیزمی دولتی
کارتر تفاوتهای بسیاری خواهد داشت. مفسرین
سیاسی جهان همه متفق القولند که برنا مه های
دولت ریگان - اعم از برنا مه های داخلی
و برنا مه های مربوط به سیاستهای خارجی
امپریالیزم امریکا - در مقایسه با برنا مه های
امپریالیزمی کارتر گرا بشی به راست خواهد
داشت. بررسی برنا مه های داخلی جامعه امریکا
را بمقاله دیگری موکول می نمائیم. در این مقاله
تنها میکوشیم تغییراتی که دولت ریگان در سیاست
خارجی امریکا بوجود خواهد آورد را مورد بررسی
قرار دهیم. از آنجا که جوهر این تغییرات به برنا مه
تشنج زدا بی شوروی و آنچه در دولت کارتر به برنا
با صلاح حقوق بشر معروف گشت مربوط میشود، لذا
تا کیدما نیز بر این دو مبحث و مسائل در ارتباط
با آنها خواهد بود.



از مباحثه ها و سخنرانیهای چند هفته اخیر
رونا لدریگان، الکساندر هیگ وزیر امور خارجه
و کاسپروا بین سرگروزیر دفاع دولت ریگان
کاملا پیدا است که عمده ترین تغییرات در برنا مه
دولت ریگان تغییراتی در سیاست "تشنج زدا بی"
اتحاد جماهیر شوروی و در سیاست "حقوق بشر"
خواهند بود. مفسرین بسیاری این تغییرات را -
که طبعا تغییراتی متمایل به راست هستند - به
آغازی برای یک جنگ سرد مجدد تعبیر می نمایند.
پس از بررسی سیاستهای فوق الذکر ریگان، ما نیز
خواهیم دید این تغییرات چه حدی و اقیانوسات
در انطباق است.

در مباحثه ها و سخنرانیهای چند هفته اخیر
رونا لدریگان، الکساندر هیگ، و کاسپروا بین سرگر
این نکات جلب توجه میکند:

۱- دولت ریگان اتحاد شوروی را محکوم میکند که
آبکشور سیاست "تشنج زدا بی" را بکطرفه و بی نفع شوروی
تلقی مینماید، و دولت شوروی برای رسیدن به
اهداف خود به دروغ و تقلب متوسل میشود. دولت
ریگان بیش از هر یک از دولت های سالهای اخیر
امریکا، از خطراتی که از جانب اتحاد شوروی "دنیای
آزاد" را تهدید می نماید سخن بمیان می آورد.
مشخصا هم ریگان وهم هیگ مطرح کرده اند که
اتحاد جماهیر شوروی مستقیما به "تروریسم" و "نیرو
های تروریستی کمک می نماید.

۲- دولت ریگان به اتحاد شوروی در مورد دخالت
محمتم نظمی آنکشور و نیروهای پیمان ورشو
در لهستان اخطار داده است. اخطار دیگر دولت
ریگان به اتحاد جماهیر شوروی در مورد دخالت
شوروی در آفریقا و در کشورهای امریکای لاتین
میباشد. افغانستان را هم که از قبل وارد دولت
کارتر به ارث برده است.

۳ - برخلاف کارتر که در سال ۱۹۷۸ تصمیم گرفت
اجازه تولید بمب نوترونی را ندهد، بنظر میرسد
که دولت ریگان شروع بتولید آن کند. این

مرکز برای امپریالیزم جهانی به سرکردگی امپریالیزم امریکا

کوچکترین انتقادی را به رژیم ژنرال چون دووان بنمایند. در این ارتباط دولت ریگان همچنین طرفدار خشونت (و بقول وی قاطعیت) بیشتر دولت کودتائی آل سالوادور می باشد.

علل این تغییرات

چرا تغییر در برنامی "حقوق بشر" کارتر؟ چرا تغییر در سیاست تسخیر زداپی؟ آیا این تغییرات بمفهوم آغاز یک جنگ سرد محدود با اتحاد شوروی خواهد بود؟ برای پاسخ به سؤال اول ابتدا باید علت طرح آن برنامه عوام فریبانه امپریالیستی را از جانب دولت کارتر بررسی نمود و سپس به علت تصمیم ریگان مبنی بر جایگزین ساختن آن با برنامه "مبارزه با تروریسم بین المللی" پرداخت. حقوق بشر "کارتر برنامه ای بود که از جانب برجسته ترین ایدئولوگ کمیسون سه جانبه یعنی بوزینسکی طرح ریزی گردید. و آن کوششی بود برای تحقیق توده ها در امریکا و خارج از امریکا برای تطهیر ما هیت سلطه گرانه و استثمار گرانه امپریالیسم امریکا. این برنامه با زتاب شرائطی بود که در آن زمان (سال ۱۹۷۶) در برابر امپریالیسم امریکا قرار داشت، و باسخی بود از جانب کمیسون سه جانبه به آن شرائط که برای مدتی هم مورد توافق جناح های عمده امپریالیسم امریکا قرار گرفت. چه قبل از انتخاب کارتر امپریالیسم امریکا در سطح جهانی و در داخل امریکا بخوبی افشای شده بود. جنگهای تاجا و زکرانه امریکا در ویتنام، کامبوج و لائوس و حمایت امریکا از رژیمهای چون رژیم شاه و کره جنوبی، فیلیپین، برزیل، عربستان سعودی، و ... به جای نیان نشان داده بود که امپریالیسم امریکا دشمن سر سخت دولتهای مردمی و حامی و پشتیبان منحط ترین، ارتجاعی ترین و مستبدترین رژیمها در آسیا، آفریقا و امریکای لاتین می باشد. در این زمان همچنین بسیاری از شهروندان امریکائی در اثر افتخاح و ترکیت، رشوه گیریهای اسپیرو اگنیوم و ریاست جمهوری نیکسون، روشیدن فساد اخلاقی چندن از مؤثرترین نمایندگان کنگره امریکا نسبت به رژیم حاکم کمالاتی اعتماد شده بودند. کارتر از جانب کمیسون سه جانبه ماه موریت داشت تا به عوام فریبی های بظا هر بشردوستانه خود توده های امریکائی و غیر امریکائی را تحمیل نماید. کارتر با "انتقاد" از بعضی از رهبران مستبد در جهان سوم (النته عمدتاً کشورهای طرفدار اتحاد شوروی) و با کوشش برای ارائه تغییرات ظاهری و سطحی در کشورهای تحت سلطه و وابسته به غرب نظیر ایران زمان شاه، آرژانتین، و روگوئه ... برای امپریالیسم امریکا وجهای کسب نماید. مجموعه این کوششهای دولت کارتر به برنامه "حقوق بشر" معروف گشت.

دولت رونا لدریگان به چند دلیل با برنامه امپریالیستی "حقوق بشر" کارتر مخالف است: امریکان بعنوان یکی از حساسترین مهره های "جامعه" جهان بصرج "میخواهد" با سیاستهای خود بر ثروت کمپانیهای نفتی و

تولیدکننده اسلحه سیافرا بد. نمیتوان هم از دیکتا تورهای سرسپرده امپریالیسم در کشورهای تحت سلطه انتقاد نمود و هم در عین حال به آنها اسلحه فروخته و در موافقی نیز با پول مالیات زحمتکشان و اقشار میانی که معده آنها اسلحه بلاعوض داد. بنا بر این، منافع کمپانیهای تولیدکننده اسلحه و نفتی ایجاب میکند برنامه عوام فریبانه "حقوق بشر" کارتر - که در هر حال امریکائی و اختلال در منافع کمپانیهای نفتی در کشورهای مثل عربستان سعودی، ایران و غیره ... میگردید - پایان یابد.

۲ - سیاستمداران راست افراطی (فاشیست) در امریکا مدعیند که برنامه "حقوق بشر" کارتر برای امریکا فاجعه انگیز بوده است. مثلاً، بسیاری از آن ها مطرح میسازند که کارتر و برنامه "حقوق بشر" او را با بدستول سرنگونی رژیمهای وابسته شاه در ایران و ژنرال سوموزا در نیکاراگوئه دانست.

این نیز میتواند دلیلی برای مخالفت رونا لدریگان با برنامه "حقوق بشر" باشد.

۳ - تمامی جناح های امپریالیستی در امریکا با این امر واقفند که برای حفاظت از منافع سرمایه های امریکائی در جهان سوم باید اطمینان نوکران سرسپرده به امپریالیسم در آن کشورها را - که به تجربه ثابت شده است برای حفاظت از منافع اربابان امپریالیست خود حاصل نمیدهند - جلب نمود. امپریالیستها نمیتوانند از زخوشونتهای نوکران سرسپرده ای که در جهت حفاظت منافع آنها دست خود را به جناحیست آلوده و بی حس شکنجه و اعدام انقلابیون کشورهای خود میسازند، انتقاد نمایند. به چه دلیل باید رهبران کره جنوبی، برزیل، آرژانتین، عربستان سعودی و ... را بیادانتقاد بگیرند؟ حتی "دوران پیشترین" بخش از جناح های امپریالیسم نیز میدانند که "حقوق بشر" کارتر صرفاً برنامه کوتاه مدتی میتواند باشد. بنا بر این - منافع از دیدگاه منافع امپریالیستها، کاملاً طبیعی است که برنامه "حقوق بشر" کارتر باید تغییر یابد.

۴ - چونستنا راست جامعه امریکا در حال حاضر با آنچه برنامه "حقوق بشر" کارتر میسازد، سازگار نیست.



اینکه چرا رونا لدریگان "مبارزه با تروریسم بین المللی" را جایگزین برنامه "حقوق بشر" کارتر، بعنوان اصلی ترین رکن سیاست خارجی خود، نماید نیز به چند عامل بستگی پیدا میکند:

۱ - بعلمت سقوط رژیمهای سرسپرده شاه و سوموزا در دوران ریاست جمهوری کارتر، برای توده های بسیاری در امریکا و خارج از امریکا این تصویر وجود آمد که امپریالیسم امریکا تضعیف شده و قدرت گذشته خود را از دست داده است. با غلام "مبارزه با تروریسم"

بین المللی" (بخوانید مبارزه با انقلاب در سطح جهان) بعنوان رکن اصلی سیاست خارجی آمریکا از جانب وی کوشی است برای پر قدرت جلوه دادن آمریکا از طریق ابراز خشونت در مواقع " ضروری".

۲- اصولاً، زمانیکه آمریکا توانست رهبری اقتصاد سیاسی و نظامی جهان امپریالیسم را (پس از جنگ جهانی دوم) بدست آورد مبارزه با جنبشهای انقلابی (اعم از سوسیالیستی و آزادیبخش) یکسری از ارکان اصلی سیاست خارجی آنکشور بحساب آمده است. نگاهیه به وقایع سیاسی سی و پنجم سال گذشته و نقش آمریکا در مبارزه با ویا سرکوب جنبشهای انقلابی و مترقی این واقعیت را بخوبی نشان میدهد. بنا براین، این انتخاب ریگسکان انتخاب تازه ای نبوده و او تنها ماهیت امپریالیسم آمریکا را آشکار تر ساخته است.

۲- باز منافع جناح ریگان ایجاب مینماید که در سطح جهان تبلیغات ضد انقلابی - ضد کمونیستی برآوردند و مردم را از خطر " تروریسم " بوحشت اندازند. چه، بدون اینگونه تبلیغات و سروصدا و بوق و کرنا، نمیتوان افکار عمومی جهان و به خصوص آمریکا را برای فروش حداکثر اسلحه و بالابردن بودجه نظامی دولت فدرال آمریکا مساعد و آماده نمود.

دولت ریگان

و تغییر برنامه "تشنج زدایی"

پس از پایان جنگ جهانی دوم امپریالیسم آمریکا - که بعنایت دور بودن از صحنه جنگ خرابی های اروپا و ژاپن را متحمل نگردیده - نتوانست رهبری سیاسی، اقتصادی و نظامی جهان امپریالیسم را بدست آورد. و پس از بیروزیهای کسب شده در کشورهای اروپای شرقی، چین، کسره و ویتنام (شمالی)، شوروی بعنوان تنها کشور مدعی سوسیالیسم از آنزو ابدا آمده و بجای یک کشور شوروی، بلوک شوروی بوجود آمد. در طول جنگ و پس از پایان جنگ سطح آگاهی سیاسی در کشورهای تحت سلطه ارتقاء یافته و مبارزات ضد استعماری در آن ممالک نیز رشد قابل ملاحظه ای یافت. از این پس جهان امپریالیسم بدرهبری امپریالیسم آمریکا رقابت خود را با بلوک شرق از طرفی و دشمنی سرسخت با جنبشهای رهایی بخش را از سوی دیگر تشدید کرد. چه رشد

این جنبشها منافع بلاواسطه امپریالیسم را بخطر میانداخت. از این پس بود که آمریکا تبلیغات شدیداً ضد کمونیستی و ضد انقلابی خود را بر علیه جنبشهای کارگری و رها شیخ و برای پایه علیه شوروی آغاز کرد. این دوران که سه دوران جنگ سرد مشهور شد تا آغاز دهه ۱۹۶۰ ادامه یافت و بعنایت تغییراتی در سطح جهان پایان یافت، عواملی که باعث پایان یافتن جنگ سرد و بنا براین آغاز سیاست

تشنج زدایی میان دولت شوروی و دولت امپریالیستی آمریکا گردید عبارت بودند از:

۱- رویزونیسم خروشقی که همزیستی مسالمت آمیز میان سیستم سرمایه داری و سوسیالیسم را تبلیغ مینمود، شرایط را برای پایان یافتن مخاصمات لفظی میان کشورهای امپریالیستی برهبری آمریکا و بلوک شوروی مساعد میساخت.

۲- پایان هژمونی مطلق امپریالیسم آمریکا و آغاز هژمونی نسبی آن در جهان امپریالیسم که در اثر بازسازی اقتصادی دیگر کشورهای امپریالیستی مدتها دیده از جنگ انجام پذیرفت، باعث گسترش از غرور و تکبر امپریالیستهای آمریکا شد. این کاهش غرور آنها را نسبت بمسائل جهانی و احتمال آغاز جنگ سوم جهانی - که به حتم جنگی اتمی خواهد بود - واقع بین تر نمود.

۳- استعمار نو بعنوان یک استراتژی امپریالیستی باعث گردید که وحشت امپریالیسم آمریکا از انقلابات رها نشی بخش کاهش یابد. چه در عمل دیده شد که الزاماً مبارزات ضد "استعماری" به پایان سلطه امپریالیسم نخواهد انجام مید و تنها انقلابات اجتماعی و تداوم آن است که قطع نفوذ امپریالیسم در کشورهای تحت سلطه را تضمین می نماید. نگاهیه کوتاه به جهان سوم نشان میدهد که بسیاری از منافع سرمایه های امپریالیستی را کشورهای تاء مین میکنند که انقلابات ضد "استعماری" را پشت سر گذاشته اند.

بنا بر این، پایان جنگ سرد تقریباً همزمان با مذاکراتی بود که بین دو کشور اتحاد شوروی و ایالات متحده آمریکا، بمنظور محدود ساختن رقابتهای نظامی و آغاز مناسبات محدود فرهنگی، اقتصادی، انجام پذیرفت. این مذاکرات که سال بسال تجدید شده اند، نام "تشنج زدایی" معروف شده اند. لازم به تذکر است که "تشنج زدایی" صرفاً از حدت رقابتهای آنها کاسته و کوش آنها برای بیشتر هسته ای کردن ارتشهایشان را محدود میسازد و به هیچ وجه بمعنای سازش در تمام زمینه ها - آنها بطور مطلق - نمیباشد.

اگرچه ریگان با حدیث "تشنج زدایی" با اتحاد شوروی را مورد سؤال قرار داده است، لیکن مشکلات کنونی تشنج زدایی با جرالد فورد بهره ضعیفی از جناح صنعتی - نظامی امپریالیسم آمریکا آغاز گردید. قدر مسلم تمام سیاستمداران وابسته به جناح صنعتی - نظامی امپریالیسم آمریکا در تضعیف تشنج زدایی میکوشند. کسانی چون سنا تور هنری جکسن، سنا تورنورمن، سنا تور گلد و اترو خود ریگان حتی در بهترین دوران تشنج زدایی با آن مخالفت کرده اند، چه این جناح بیشترین بهره برداری اقتصادی را از اختلاف

فات میان دو کشور فوق مینماید. وقتی تبلیغات ضد شوروی در آمریکا حدت مبادی بدو سیاست تشنج زدایی ترهم میخورد، سیاستمداران این جناح می-توانند افزایش بودجه نظامی آمریکا و سابقه تبلیغاتی با شوروی را به مردم آمریکا قالب نموده و به آسانی ابزار جنگ در بازارهای جهانی بفروش

پرتوان تر باد اتحاد کارگران علیه سرمایه داران

گد اپروری بزرگ...

۳- پرداخت ماهانهای کد به روستائیان وعده شده: در اینجا باید اول به نکات زیر توجه کرد:

۲/۱- مطابق روال دولت جمهوری اسلامی، کسب مدتی ممکن است چند وقت دیگر به کلی حاشا شود و "برادران مکتبی" همیمن ماهی ۳۰۰ تومان را هم خودشان به حساب برتند.

۲/۲- رحایی میگوید این پول به روستائیان که "اینکه به سن ۶۰ سالگی رسیده و نیازمند" باشند پرداخت خواهد شد، و به این ترتیب دو سوراخ بزرگ را بسرای فرار احتمالی باز میگردد زیرا میتوان به یگ روستایی، مثلا، ۶۵ ساله گفت که "پنج سال پیش به سن ۶۰ سالگی رسیده، نه "اینکه" و یا اینکه به یک روستایی ۶۰ ساله هم میتوان گفت که "نیازمند" نیست، و به این ترتیب از ریر بار پرداخت همین مقدار ناچیز هم فرار کرد!

۲/۳- با وجود این ما فرض میکنیم که دولت این پول را خواهد پرداخت، و بینه تمام روستائیان بالای ۶۰ سال هم خواهد پرداخت. با این ترتیب، بیا توجه به اینکه بنا بر آمار رسمی دولتی تعداد روستائیان بالای ۶۰ سال چیزی در حدود ۱/۴ میلیون نفر است، خواهیم داشت:

پرداخت ماهانه به روستائیان از فروردین ۶۰ به بعد:

$$۴۲۰۰ \text{ میلیون ریال در ماه} = ۱/۴ \times ۳۰۰۰ = \text{میلیون}$$

د- نتیجه:

۱- اینکه دولت "سخاوت مدانسه" مبلغ ۳۰۰۰ ریال در ماه را در نظر گرفته استفاقی نیست - و پرداخت کل - اگر پرداخت شود - دقیقا برابر اضافه درآمد حاصل از

توضیح

مقالات بی امضاء نشریدی رهاگی منعکس کنندگی نظر عمومی سازمان وحدت کمونیستی است. سایر مقالات که با امضاء منتشر میشوند با آنکه از جنبه کلی منطبق با نظرات سازمان هستند، معیذا میتوانند در پیاره ای از جزئیات مطابق نظر همه اعضای آن نباشند.

افزایش بهای بنزین خواهد بود. یعنی این که، همانطور قبلا گفتیم، قیمت تمام ششدهی بنزین نه تنها کمتر از لیتری ۳۰ ریال است - بلکه مسلما از لیتری ۱۰ ریال هم کمتر است، چون دولت جمهوری اسلامی، مانند خلفش، دولت شاهنشاهی، هرگز راضی نخواهد شد که "زمانه ضرر کند".

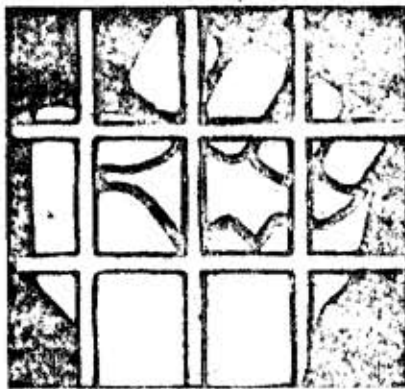
۲- در میان این هیاهوی تبلیغاتی، دولت جمهوری اسلامی ظرف چهار ماه آخر سال گذشته "بی سر و صدا" بیش از ۱۱ میلیارد ریال به حبس زد!

در حاشیه...

افزایش تاثیر گفته‌ها بیش از زندانیان طرفدار "فدائیان خلق" (اکثریت) نیز نقل قول آورد!

اینهمه در شرایطی است که زندانیان سیاسی علاوه بر بسیاری مشکلات و تضییقات دیگر، از نامین جانی هم برخوردار نیستند و هر لحظه امکان تکرار جنایاتی مانند ترور وحشیانه تو ماچ و رفقایش و جهانگیر فدائی قلعه میان دو آب وجود دارد. از زندان اوین گزارش رسیده است که قبل از تحویل سال نو زندانیان بر اثر شنیدن صدای تیر اندازی بتصور اینکه سال تحویل شده، آنها جشن گرفتند ولی بعد معلوم شد که تیر اندازی از جانب یکی از پاسداران بطرف زندانیان انجام گرفته است.

اکنون زمان آن فرا رسیده است که وسیع-ترین مبارزات و اعتراضات برای آزادی زندانیان سیاسی سازماندهی شود. شعار "زندانی سیاسی آزاد باید گردد" باید یکبار دیگر به یکی از اساسی ترین خواستههای دموکراتیک تبدیل شود و تمام سازمانهای سیاسی مترقی و انقلابی باید این شعار را در دستور کار خود قرار دهند و مبارزه ای گسترده بمنظور تحقق آنرا سازمان دهند.



زندانی سیاسی آزاد باید گردد

در حاشیهٔ رویدادها

اعتصاب غذای زندانیان سیاسی در بند ۲ زندان اوین

زندانیان سیاسی بند ۲ زندان اوین، از اوائل هفته دوم فروردین ماه دست‌بدا اعتصاب غذای تر زده‌اند. این اعتصاب غذا که برای چندمین بار انجام میگردد، اینبار در اعتراض به حضور ساواک‌ها و عوامل رژیم منحور بهلوی در بند مذکور، از روز یکشنبه ۹ فروردین بدشمال حمله پاسداران به زندانیان و ضرب و شتم آنان آغاز شد. بهنگام نگارش این گزارش حال سه نفر از اعتصابیون بعد از اینکه در خارج از بند توسط پاسداران مضروب شدند، بشدت وخیم شده است.

روز یکشنبه ۱۶ فروردین، در نتیجه گسترش دامنه اعتراض، کجوشی رئیس زندان به ناچار ۵ تن از والدین زندانیان (۴ زن و یک مرد) را به نمایندگی از طرف سایرین برای مذاکره به داخل زندان میبرد و با یک زن و یک مرد به مدت دو ساعت به گفتگو میپردازد و به آنها اجازه بازدید از سردان نیز میدهد. ولی از نتیجه دقیق گفتگو و مذاکره هنوز اطلاعی در دست نیست.

در این میان کجوشی نیز برای جلوگیری از گسترش مسئله دست‌به‌تعلیقات زده و روز شنبه ۱۵ فروردین، بعد از مدت‌ها و ظاهراً بدون علت، در یک مصاحبه مطبوعاتی شرکت کرد. وی در این مصاحبه مطبوعاتی سعی کرد طبق معمول تصویر بی‌عیب و نقصی از اوضاع داخل زندان به خوانندگان و شنوندگان القا کند و برای

بقیه در صفحه ۲۳

یکی از مهمترین خواسته‌هایی که در سطح وسیع در تمام قطعات مه‌ها و شعارهای مبارزاتی زوده‌های مردم علیه رژیم فاشیستی شاه طرح و تبلیغ میشد، خواست آزادی زندانیان سیاسی بود.

بعد از سرنگونی رژیم شاه در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ بدست پرتوان نوده‌ها و کشف شکنجه‌گاه‌ها و و باز شدن شدن در سلولهای زندانهای قرون وسطائی، تصور مبرفت (یا لاف‌های این توهنم برای بسیاری وجود داشت) که در این کشور دیگر مقولدهای بنام زندانی سیاسی وجود نخواهد داشت. غافل از اینکه حکام جدید از همان فردای پیروزی بر رژیم سلطنتی تلاش بیگانه خود برای نجات سرمایه‌داری ایران از زیر ضربات جنبش زوده‌ای را آغاز خواهند کرد. حمله به کارگران، زنان و نیروهای انقلابی و کشتار و دستگیری آنان آغاز شد. و زندانیان همان زندانیانی که عاری از مهر ساخته بودند انقلابیون و پیگیرترین دشمنانش کمونیست‌ها را در آنها به بند بکشد، ارنه بحق جمهوری اسلامی شد. زندانیان باز از پرشورترینین فرزندان میهن پرگردید، با آنها ماتی که فقط در بیان با آنها مات زمان رژیم منفور بهلوی تفاوت داشتند. فعالیت علیه رژیم سلطنتی به اقدام علیه جمهوری اسلامی تغییر نام یافت و بدینگونه تفاوت‌های ظاهری بین رژیم شاهنشاهی و رژیم جمهوری اسلامی بکناری نهاده شد و نقاط اشتراک آنها هرروز عیان تر گردید. هنوز چند صباحی پیش از سرنگونی رژیم شاه گذشته، شعار "زندانی سیاسی آزاد باید گردد" بار دیگر به یکی از شعارهای مهم دموکراتیک تبدیل شد، مبارزه علیه شکنجه اوج گرفت، تجمع خانواده‌های زندانیان سیاسی در مقابل زندان و درگیری با مأمورین زندان و پاسداران حافظ سرمایه از سر گرفته شد. از جانب دیگر رژیم جمهوری اسلامی نیز مانند سلف خود در عین شکنجه، شلاق، سوزاندن با سیگار کشتار زندانیان سیاسی، به دروغ متوسل شد و "امام امت" ادعا کرد "کسانی خودشان را داغ میکنند تا گردن شما بگذارند". آری طبیعی‌ترین چیز در این گونه رژیمها اینست که برای دفاع از موجودیت خود به بزرگترین دروغها متوسل شوند.

هفته‌نامه

رهائی

نشریه

سازمان وحدت کمونیستی

